



کابینه جدید و شعار توخالی عدالت

پس از گذشت متجاوز از یک ربع قرن از حاکمیت سراسر ستم گرانه جمهوری اسلامی بر ایران، پس از سپری شدن ۸ سال از وعده های کذائی "اصلاح طلبان" درون و بیرون حکومت در مورد بازگرداندن حقوق و آزادی های لگد مال شده مردم ایران، اکنون نوبت به برقراری "عدالت" رسیده است.

رسالت برقراری این "عدالت" را نیز احمدی نژاد، رئیس جمهور جدید حکومت اسلامی و کابینه وی برعهده گرفته اند.

همان گونه که هشت سال پیش، گروهی از مهره های رژیم که سال ها در تحکیم اختناق و استبداد و سلب حقوق و آزادی های مردم کوشیده بودند، به یک باره "آزادخواه" شدند و سوگند یاد می کردند که می خواهند به این استبداد و اختناق پایان بخشند، اکنون نیز گروهی دیگر از درون همین حکومتی که مظهر بی عدالتی، ستم گری و استثمار است و میلیونها تن از توده های کارگر و زحمتکش مردم ایران را به اعماق دره سیاه فقر و گرسنگی سوق داده است، پی در پی به توده های مردم ایران وعده برقراری عدالت را می دهند. اینان نیز همچون کابینه سلف خود سوگند یاد می کنند که به وعده های خود عمل کنند و "عدالتی" را که قرار است نه فقط تمام عرصه های سیاست داخلی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره بلکه سیاست خارجی را نیز فراگیرد، برقرار سازند.

احمدی نژاد به هنگام معرفی کابینه اش به مجلس ارتجاع ادعا کرد که برای پایان بخشیدن به "سلسله ای از نابسامانی های امروز جامعه" مصمم به برقراری این عدالت است.

عدالتی که به گفته وی قرار است "در همه عرصه ها حضور داشته باشد، عرصه سرمایه گذاری، اختصاص منابع مالی، تخصیص تسهیلات بانکی، بهداشت و درمان، آموزش، اشتغال، مسکن، حمل و نقل". اما این همه کافی نیست. باید "در روابط بین المللی نیز ملاک عدالت را حاکم" ساخت. پس تا همین جا روشن است که "عدالت" چیز مشخصی نیست.

در صفحه ۲

نگاهی کوتاه ازمستان ۵۷ تا کشتار تابستان ۶۷

سرکوب گر جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. فضای سنگین رعب و وحشت، در همه ای این سال ها بر فراز سر مردم سایه افکند، تا لیخند را از لبانشان بزاید و عشق را در وجودشان به تباهی بکشاند. در این سال ها مردم ایران بویژه کارگران و زحمتکشان، رنج های بی شماری را بر دوش کشیده اند. و گرده هایشان در زیر شلاق بی عدالتی و ستم جمهوری اسلامی

در صفحه ۵

از نخستین روزهای پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ که جمهوری اسلامی به رهبری خمینی سلطه ی ارتجاعی خود را تحت لوای قوانین اسلام بر پهنه ی ایران گسترانید، تا به امروز مردم ایران شاهد بیکاری، آوارگی، فحشاء، جنگ، زندان، شکنجه، سرکوب، کشتار و صدها جنایت و فاجعه ی دیگر بوده اند. در این سال ها هر آنچه نشانی از زیبایی، روشنی، نشاط، شادمانی و سرور داشت مورد یورش لجام گسیخته ی عوامل

دهه ۶۰ و زندان های جمهوری اسلامی

در صفحه ۱۶

مبارزه برای پایان دادن به تاراج منابع نفت در اکوادور

تظاهرات و اعتصابات گسترده ای از روز ۲۴ مرداد در دو منطقه ی سوکومیبوس و اورلیانا در اکوادور شکل گرفتند. اکثر قریب به اتفاق چاه های نفت این کشور آمریکای جنوبی در این دو منطقه ای واقع در بخشی از آمازون وجود دارند. تظاهرات و اعتصابات به ابتکار مجامع عمومی مردم منطقه آغاز شدند و هدف خود را وادار کردن دولت به مذاکره ی دوباره با شرکت های نفتی خارجی و به ویژه با یک شرکت آمریکایی به نام اکسیدنتال پترولیوم یا Oxy قرار دادند.

مجامع عمومی مردمی به وضوح اعلام کردند که هدفشان کاربرد الگوی بولیوی و مبارزات مردم این کشور دیگر آمریکای جنوبی در رابطه با منابع نفت است (نگاه کنید به مطلب نشریه «کار» شماره ۴۵۵). به عبارت دیگر آن ها خواهان تقسیم ۵۰ - ۵۰ درآمدهای نفت بین دولت و کمپانی های خارجی شدند. برای مثال اکسیدنتال پترولیوم تنها ۱۲ دلار برای هر بشکه نفت خارج شده از اکوادور به دولت می پردازد، این در حالی است که اکنون بهای نفت در بازارهای جهانی از بشکه ای ۶۰ دلار گذشته است. اکوادور پنجمین تولیدکننده ی نفت در

در صفحه ۳

در این شماره

- ۲ اخباری از ایران
- ۴ اخبار کارگری جهان
- خلاصه ای از اطلاعاتی ها
- ۱۴ و بیانیه های سازمان
- مبارزه طبقاتی ورهائی زنان (۵۴) ۱۲

از "موزه ی

ابزار شکنجه و مرگ"

آلمان

تا شکنجه گاه های ایران

در صفحه ۱۰

اخباری از ایران

کابینه جدید و شعار توخالی عدالت

اعتراض کارگران "سازمایه"

کارگران کارخانه آجر ماشینی "سازمایه" در تاریخ ۲۷ مرداد در ادامه اعتراضات خود نسبت به عدم دریافت ۶ ماه حقوق عقب افتاده و بازگشت به کار، جاده ورامین به پاکدشت را به مدت یک ساعت بستند. کارگران پس از این کار، اقدام به راه پیمایی به سوی فرمانداری کردند. در ۱۸ مرداد نیز کارگران فوق در مقابل مجلس حکومت اسلامی تجمع اعتراضی برپا کرده بودند.

تجمع کارگران کارخانه "آجر ماشینی" ارومیه

۳۰ کارگر قراردادی کارخانه "آجر ماشینی" ارومیه که توسط پیمانکار اخراج شده اند ۱۹ مرداد در مقابل اداره کل کار حکومت اسلامی تجمع کردند. بیشتر کارگران فوق دارای سابق کاری زیادی هستند.

اعتصاب کارگران "تکاب نیرو"

کارگران شرکت "تکاب نیرو" واقع در جاده قدیم کرج از روز شنبه ۲۲ مرداد در اعتراض به سیاست های کارفرما و عدم واگذاری سهام کارگری به کارگران دست به اعتصاب زدند.

تجمع کارگران "شاهو"

جمعی از کارگران "شاهو" سنج روز چهارشنبه ۲۶ مرداد در اعتراض به عدم دریافت ۵ ماه حقوق در مقابل استانداری تجمع کردند. کارگران شاهو در اعتراض به این موضوع تاکنون بارها دست به تجمع زده و در اعتصاب بسر می برند.

اعتراض کارگران "زیگورات" و "پرلید"

بیش از هزار کارگر شرکت های سدسازی فوق در ایلام در اعتراض به عدم دریافت ۵ ماه حقوق و مزایای خود تاکنون بارها دست به اعتصاب زده که تاکنون نتیجه ای نگرفته اند.

اعتراض کارگران "بهین"

کارگران شرکت گوشت و شیر "بهین" ۲۵ مرداد با تجمع در مقابل کشتارگاه شرکت نسبت به تعطیلی آن و بیکار شدن خود اعتراض کردند. این کشتارگاه صنعتی قبل از تعطیلی بزرگترین کشتارگاه صنعتی تهران بوده و ۲۵ درصد گوشت تهران و ورامین را تامین می کرد.

اقتصادی که مد نظر باشد، این است که یک رونق اقتصادی با نرخ رشد واقعی بیش از ۱۰ درصد در ایران پدید آید. چیزی که اساسا امکان آن در شرایط کنونی وجود ندارد. اقتصاد ایران سال هاست که با یک بحران مزمن روبروست. این بحران اولاً- جزئی جدائی ناپذیر از بحران عمومی جهان سرمایه داری است. ثانیاً- این بحران، برخاسته از ویژگی های ساختار سرمایه داری ایران، از جمله عدم توازن های شدید در سطوح و بخش های مختلف اقتصادی است. ثالثاً- این بحران برخاسته از تضادهای حادی است که میان ساختار اقتصادی و روبنای سیاسی موجود وجود دارد و اصلی ترین مانع و تضاد، نفس وجود جمهوری اسلامی است. از همین روست که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، این بحران پیوسته ژرف تر و مزمن تر شده است و در لحظه کنونی نیز تنها انتشار خبر پیروزی احمدی نژاد بر رقیب اش کافی بود تا این بحران را به مرحله جدیدی سوق دهد، بازار بورس فروپاشد و فرار میلیاردها سرمایه آغاز گردد. بدیهی ست که تحت چنین شرایطی، نه تنها چشم انداز بهبود ولو نسبی اوضاع اقتصادی وجود ندارد، بلکه چنین به نظر می رسد که حتا همان نرخ های به اصطلاح رشد ادعائی دوران خاتمی نیز کاهش یابند و رکود عمیق تر شود. نتیجه این چشم انداز اوضاع اقتصادی نه بهبود مشکل معیشت و ایجاد اشتغال، بلکه وخیم تر شدن آنهاست.

با تمام این اوصاف، هنوز این مسئله مطرح است که درآمدهای هنگفت ناشی از فروش نفت چه نقش و تأثیری در این میان خواهد داشت؟

اولاً- این واقعیت به جای خود باقی است که دستگاه دولت و کلیه هزینه های غیر مولد رژیم، بخش بزرگی از این درآمد رامی بلعند و از گردونه محاسبات مستقیم اقتصادی حذف می کنند.

ثانیاً- با فرض ثابت ماندن بهای نفت در سطح بالای کنونی، در بهترین حالت می تواند در برخی زمینه ها جایگزین خروج بخشی از سرمایه ها باشد.

ثالثاً- یک بخش دیگر این درآمد نیز همواره باید صرف خرید کالاها مصرفی و واسطه ای از خارج گردد. بنابراین درآمدنفت نمی تواند تأثیر تعیین کننده ای بر بهبود بحران اقتصادی موجود داشته باشد. اساسا سرمایه پولی مشکل گشای بحران اقتصادی سرمایه داری ایران نیست. همان گونه که گفته شد، این بحران علت های ژرف تری دارد که حل آن از عهده رژیم جمهوری اسلامی خارج است.

حرفی مفت است. عوام فریبی است. یا به گفته خود وی "رایحه ای" است که باید "درکشور منتشر شود."

اما بالاخره حرف مشخص او چیست؟ قرار است به کدام حلقه از "سلسله ای از ناپسامانی های امروز جامعه" پاسخ گوید. مشخص تر از این چیزی در تمام صحبت های او به هنگام ارائه سیاست هایش به مجلس ارتجاع نمی توان یافت که گفت: "سلسله ای از ناپسامانی های امروز جامعه به عدم تأمین معیشت و عدم اشتغال بر می گردد. لذا مهم ترین خدمت دولت باید رفع مشکل معیشت و ایجاد اشتغال باشد."

بنابراین، حرف تازه ای نیست، جز تکرار ادعاهای ۲۷ سال گذشته رژیم جمهوری اسلامی و کابینه هایش که یکی پس از دیگری آمدند و مدعی شدند که می خواهند "مشکل معیشت و ایجاد اشتغال" را حل کنند. اما هر یک به سهم خود، وضعیت مادی و معیشتی مردم زحمتکش را وخیم تر کردند، بر ارتش میلیونی بیکاران افزودند و جای خود را به دیگری دادند. اکنون نیز نوبت احمدی نژاد است که کار پیشینیان خود را ادامه دهد. این که وی کار دیگر جز ادامه همان روند گذشته نمی تواند انجام دهد، از هم اکنون روشن است. مسئله هم صرفا به این خلاصه نمی شود که اساسا صحبت از رفع مشکل معیشت و ایجاد اشتغال برای یک ارتش چند میلیونی بیکاران در نظام سرمایه داری حرفی پوچ است، بلکه همان گونه که تجربه یک ربع قرن اخیر به وضوح نشان داده است، حتا تعدیل این معضلات در چارچوب نظام سرمایه داری حاکم بر ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ممکن نیست.

این واقعیت بر همگان روشن است که هم اکنون متجاوز از نیمی از جمعیت ایران زیر خط فقر با همان معیارهای بورژوائی زندگی می کنند. اگر صرفا تعدیل مشکل مادی معیشت این مردم فقیر و زحمتکش مد نظر قرار گیرد، لازمه اش این است که بر طبق برآوردهای مؤسسات اقتصادی و آمارگیری خود رژیم، درآمد ماهانه این خانوارها کمتر از ۳۰۰ هزار تومان نباشد، تا بتوانند حداقل معیشت خود را تأمین کنند.

نکته دیگر، مسئله اشتغال یک ارتش بزرگ از بیکاران است که جمعیتی متجاوز از ۵ میلیون نفر را تشکیل می دهند. احمدی نژاد مدعی است که می خواهد این معضل رانیز حل کند. چگونه رژیم می تواند مشکل معیشت توده های کارگر و زحمتکش را در سطح حداقل معیشت حل کند و لااقل تعدادی از ارتش میلیونی بیکاران بکاهد؟

با فرض این تعدیل در چارچوب نظام سرمایه داری، لازمه این کار، با هر سیاست

مبارزه برای پایان دادن به تاراج منابع نفت در اکوادور

به اکوادور، روز ۴ شهریور اولین نتایج را به بار آورد. دولت اکوادور پذیرفت تا با نزدیک به شصت تن از رهبران جنبش مذاکره کند. در این روز و پس از چهار روز مذاکره، امضای توافقاتی بین دو طرف اعلام شد. از این پس شرکت های نفتی خارجی درصد بیش تری مالیات به دولت اکوادور پرداخت می کنند. ظاهراً این درصد با توجه به شرکت های خارجی متفاوت است، زیرا به جز اکسیدنتال پترولیوم، شرکت های خارجی دیگری همچون پتروبراس و انکانا نیز در اکوادور حضور دارند. این شرکت ها در ضمن مؤظف شدند تا برای تعمیرات ۲۶۰ کیلومتر جاده در سوکومبوس و اورلیانا همت گمارده و بخشی از منابع مالی زیرساختارهای این دو منطقه را تأمین کنند. توافقات امضاشده یکی از خواست هایی را که در طی ۱۱ روز اعتصاب و تظاهرات مطرح شد دربرنمی گیرد و این موجب نارضایتی اعتصابگران شده است. این خواست عبارت از عدم تعقیب قضایی کسانی است که در طی اعتراضات خساراتی به تجهیزات نفتی و ساختمان های دولتی وارد کردند. نمایندگان معترضان گفتند که این خواسته را از طرق دیگری پیگیری خواهند نمود و اجازه نخواهند داد تا همزمانشان به زندان بروند یا جریمه پرداخت کنند.

اعتراضات ۱۱ روزه ی اکوادور بار دیگر نشان دادند که تا هنگامی که مردم خود وارد میدان نشوند نمی توان امیدی به بهبود وضعیت داشت. هر چند که اکوادور دارای منابع نفتی ست و تولید آن اصلی ترین منبع درآمد این کشور است، اما ۸۰٪ مردم این کشور در فقر به سر می برند. به دستور نهادهای بین المللی سرمایه داری اقتصاد اکوادور از سال ۲۰۰۰ دلاریزه شده است. نزدیک به ۲۵٪ جمعیت فعال این کشور وادار به مهاجرت شده اند. با این حال دولت هایی که یکی پس از دیگری در اکوادور به قدرت می رسند همواره در پی اجرای دستوراتی هستند که از سوی نهادهای سرمایه داری جهانی همچون صندوق بین المللی پول می آیند. هنگامی که در ماه آوریل گذشته تظاهرات گسترده ی توده ای منجر به سقوط دولت لوسیو گوتیرز شد و پارلمان اکوادور پالاسیو را که معاون وی بود به ریاست جمهوری منصوب کرد، فقط سه روز پس از انتصاب وزیر جدید اقتصاد، صندوق بین المللی پول هیئتی را به اکوادور فرستاد تا دستورات جدید این نهاد به وی ابلاغ گردند.

از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا در

آمریکای جنوبی و دومین صادرکننده ی آن به ایالات متحده آمریکاست.

روز ۲۸ مرداد و فقط چهار روز پس از آغاز اعتصابات و تظاهرات، تولید نفت شرکت دولتی پترواکوادور کاملاً متوقف شد و به صفر رسید. در این چهار روز مردم سوکومبوس و اورلیانا ۲۰۰ چاه نفت و دو فرودگاه را به اشغال خود درآوردند و جاده ها را بستند تا دولت را به قبول خواست های خود وادار کنند. اما آلفردو پالاسیو، رئیس جمهور اکوادور وضعیت اضطراری اعلام نمود. تصاویری که از تلویزیون اکوادور پخش شدند نشان می دادند که نیروهای ارتش در حال ضرب و جرح تظاهرکنندگان در شهر لاگوآگرو هستند. آقای پالاسیو به اعلام وضعیت اضطراری بسنده نکرد و دمرکراسی پارلمانی را نیز لغو کرد. وی دستور داد تا حق تجمع محدود شود و دولت بتواند گزارش های رسانه ها را از مناطق شورشی سانسور کند. وی ۳۰۰۰ نیروی پلیس و ارتش را به اطراف چاه های نفت فرستاد تا آن ها را از اشغال مردم خارج کند.

تمام این اقدامات جنبش را مرعوب نکرد و معترضان خواست های دیگری را مطرح کردند. آنان خواستار سرمایه گذاری شرکت های نفتی خارجی در برنامه های عمرانی و استخدام نیروهای محلی شدند. بحران به درون دولت کشیده شد و وزیر دفاع استعفا داد. سولون اسپینوزا مدعی شد که پالاسیو به اندازه کافی قاطع عمل نمی کند و قادر نیست به شورش و «اغتشاش» پایان دهد. هنگامی که پالاسیو یک ژنرال بازنشسته به نام اسوالدو خارین را به وزارت دفاع فرستاد، وی به نظامیان اجازه داد تا از سلاح های گرم خود برضد معترضان استفاده کنند!

توقف کامل تولید نفت در شرکت دولتی پترواکوادور و ادامه تظاهرات در مناطق نفت خیز کشور، بحران را از مرزهای اکوادور فراتر برد، چنان که روز ۲۹ مرداد بهای نفت خام در نیویورک ۳ / ۵٪ افزایش یافت. در همین روز آنتونیو پارا، وزیر امور خارجه اکوادور گفت که دولتش قصد دارد از ونزویلا نفت قرض کند تا بتواند صادرات خود را به ویژه به آمریکا ادامه دهد. هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزویلا که برای دیداری در کوبا به سر می برد روز ۳۱ مرداد گفت که به درخواست دولت اکوادور تا ثبات دوباره وضعیت پاسخ مثبت می دهد و حتا یک سینت اضافی از آن مطالبه نمی کند.

ادامه تظاهرات و اعتصابات و قول ونزویلا

تجمع کارگران "پوشینه بافت"

جمعی از کارگران شرکت "پوشینه بافت" قزوین ۲۶ مرداد در اعتراض به عدم دریافت چهارماه حقوق و عدم پرداخت حق بیمه از سوی کارفرما، در مقابل استانداری قزوین اجتماع کردند. از یک سال و نیم پیش کارگران فوق تنها بخشی از حقوق خود را گرفته اند و در ۴ ماه اخیر هیچ حقوقی دریافت نکرده اند.

تجمع کارگران غدیر عسلویه

۳۰۰ کارگر شرکت نصب آمونیاک پتروشیمی غدیر عسلویه روز پنجشنبه ۲۷ مرداد همزمان با سفر احمدی نژاد رییس جدید حکومت اسلامی به عسلویه، در اعتراض به عدم دریافت چهار ماه حقوق و مزایای خود در محل شرکت تجمع اعتراضی برپا کردند.

تجمع کارگران قند دزفول

جمعی از کارگران کارخانه قند دزفول به همراه خانواده هایشان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق شان در تاریخ ۵ شهریور در مقابل فرمانداری شهر "شوش" تجمع کردند. در پی تعطیلی کارخانه از یک سال و نیم پیش، کارگران کارخانه تاکنون حقوق خود را دریافت نکرده اند.

تجمع اعتراضی کارگران "نازنج"

صدها نفر از کارگران و بازنشستگان کارخانه "نازنج" قزوین ۷ شهریور با تجمع در مقابل دفتر ریاست جمهوری حکومت اسلامی خواستار رسیدگی به وضعیت شان و پرداخت حقوق و مزایای معوقه خود شدند. این کارگران در تجمع دو ماه قبل شان در قزوین از سوی مسولان استان تهدید به سرکوب شده بودند. کارگران و بازنشستگان فوق از سال ۸۰ مطالبات عقب افتاده دارند.

تحصن کارگران اخراجی "پرسی گاز"

کارگران اخراجی پرسر گاز بعد از گذشت یک هفته از اخراج شان هم چنان هر روز در محل کارخانه و در ساعات اداری دست به تحصن می زنند. اول شهریور با بازخرید اجباری ۸۵ کارگر شرکت پرسر گاز تعداد کارگران بیکار شده این شرکت به ۲۰۰ نفر رسید. این کارگران که اغلب دارای ۱۰ تا ۲۰ سال سابقه کار هستند در حالی بیکار می شوند که به جای آن ها کارگران پیمانی و قراردادی به کار گمارده می شوند.

اخبار کارگری جهان

اعتصاب رانندگان در پورتوریکو

سرانجام روز ۲۰ ژوئیه کاسه صبر نزدیک به ۱۰ هزار نفر راننده کامیون در پورتوریکو پس از ماهها مذاکرات بی نتیجه لبریز شده و اعتصاب نامحدود آنان برای تحقق مطالبات خود آغاز شد. از نخستین ساعات بامداد این روز هزاران کامیون در مقابل درهای ورودی چند بندر بزرگ این کشور صف کشیده و تمام راههای ورودی به این بندر به کلی مسدود شد. این اقدام وضعیت فوق العاده ای را در این کشور ایجاد کرد. واکنش دولت به این حرکت اعتراضی تهدید به زندان و اخراج بود. تنها یکروز پس از آغاز این اعتصاب، به کارگران هشدار داده شد که اعتصاب آنان به هر قیمت متوقف شده و در همین راستا به ماموران پلیس و گارد ملی فرمان داده شد که حتی به قیمت گشودن آتش به روی اعتصابیون امر حمل و نقل کالاهای سرمایه داران را به حال عادی بازگردانند. این تهدیدات آشکار اما هیچ تاثیری بر روحیه مبارزه جویانه اعتصابیون نداشت و مقامات دولت به سرعت و تنها پس از یک روز دریافتند که نمی توانند این مشکل را حل کنند. برغم تبلیغات همه جانبه رسانه های عمومی بورژوازی علیه اعتصابیون و نمایش قدرت ماموران سرکوب دولت، کارگران به حرکت خود ادامه دادند و بالاخره پس از ۳ روز دولت این کشور را وادار به عقب نشینی کردند. با این عقب نشینی دور جدیدی از مذاکرات آغاز شد و از همان ابتدا دولت وعده هایی را مبنی بر پذیرش خواست کارگران داد.

انگلستان: اعتصاب کارگران فرودگاه

هنوز چند سالی از خصوصی سازی بخش زیادی از خدمات روی زمین خطوط هوایی British Airways - BA نمی گذرد. این خدمات شامل تهیه غذا برای مسافرین این شرکت نیز هست. صاحبان شرکت Gate Gourmet که انجام این کار را به عهده دارند، در اواسط ماه اوت اقدام به اجرای طرح ضد کارگری خود مبنی بر کاهش دستمزدها به میزان ۲۵ درصد، اخراج کارگران دائم و جایگزینی آنان با کارگران موقت و عدم پرداخت اضافه کاری نمود. اعلام این خبر موجی از خشم و نفرت را در میان کارگران، که اغلب زن و از میان مهاجرین هندی و پاکستانی هستند، دامن زد. در پی این حرکت مدیریت، کارگران روز ۱۰ اوت با برپایی مجمع عمومی به بحث پیرامون وضعیت و راههای مقابله با یورش صاحبان این شرکت نشستند. اما مدیریت، که در یک سند درونی اعلام کرده بود که هزینه اخراج کارگران به دلیل برپایی اعتصابی غیر قانونی دهها بار ارزاتر از اخراج معمولی آنان است، به تحریک کارگران ادامه داده و در یک اقدام بی سابقه تمامی کارگران حاضر در این مجمع عمومی را، که بالغ بر ۷۰۰ نفر بودند، به بهانه زیر پا گذاشتن قوانین اخراج کردند. مدیریت ضد کارگر این شرکت تازه به این هم اکتفا نکرده و اعلام نمودند که تمام کارگران که در این روز به دلیل تعطیلات و یا بیماری در سر کارهای خود نبودند هم شامل این تصمیم بوده و اخراج می شوند. این اقدام بی سابقه مقابله و مقاومت همه جانبه کارگران را به دنبال داشت.

روز ۱۱ اوت تمامی کارگران خدمات روی زمین خطوط هوایی هم به صفوف اعتصابیون Gate Gourmet پیوستند و فرودگاه بین المللی هیترولی انگلستان را به تعطیل کامل کشاندند. با این اعتصاب، که عجلاتا و به دلیل محدودیت های قانونی تنها یک روز طول کشید، نزدیک به ۱۱۰ هزار مسافر در این فرودگاه به انتظار بیش از ۱۰۰۰ پرواز نشستند. مدیریت شرکت Gate Gourmet که انتظار این مقابله متحد و یکپارچه از سوی کارگران را نداشت به فوریت از نمایندگان اعتصابیون دعوت نمود که برای حل این مسئله به پای میز مذاکره بیایند. این مذاکرات پس از یک هفته پیروزی کارگران را به همراه داشت. مدیریت این شرکت خواست کارگران مبنی بر اخراج قانونی با تمام مزایا و یکرشته مطالبات دیگر را پذیرفت.

اعتصاب کارگران خطوط هوایی در آمریکا

روز ۲۰ اوت تمامی ۴۴۰۰ کارگر تعمیرات و خدمات خطوط هوایی NorthWest Airlines در شهر دیترویت دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. اکنون ماههاست که مقامات این شرکت مبارزه همه جانبه ای را با کارگران و مطالبات آنان آغاز نمودند. در حالیکه مدیریت این شرکت کارگران را زیر فشار و تهدید بیکاری گذاشته و بخشی از خدمات را به پیمانکاران جزء محول نموده، اما تمام این اقدامات ضد کارگری کافی نبوده است. اخیرا کارگران مطلع شدند که مدیریت در نظر دارد که نزدیک به ۷ هزار نفر از کارگران را اخراج کرده، دستمزد کارگران اخراج نشده را هم به میزان ۲۵ درصد کاهش داده و بخش قابل توجهی از هزینه های درمانی و رفاهی کارگران را نیز یا به کلی قطع کند و یا به میزان قابل توجهی کاهش دهد. برغم عقب نشینی های کارگران، اما هنوز هیچ خبری از توقف یورش به حقوق کارگران در میان نیست. به همین دلیل کارگران راه مبارزه مستقیم با مدیریت را انتخاب کردند. در همین راستا کارگران دیگر کارخانجات و مراکز تولیدی در شهر دیترویت در همبستگی با کارگران اعتصابی خطوط هوایی NWA دست به حرکات اعتراضی زدند. اعتصابیون هر روزه در مقابل راههای ورودی به فرودگاههای این شهر تجمع نموده و با پخش هزاران اطلاعیه خواستار رسیدگی فوری به وضعیت خود هستند.

پایان اعتصاب کارگران خدمات شهری

در آفریقای جنوبی

در پاسخ به فراخوان اتحادیه کارگران خدمات شهری، روز ۷ ژوئیه بیش از صد هزار کارگر دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. این اعتصاب در پی مخالفت مقامات دولت با خواست کارگران انجام گرفت. کارگران در مذاکرات خود خواهان افزایش دستمزدها به میزان ۹ درصد بودند در حالیکه نمایندگان کارفرما تنها با افزایش ۶ درصدی دستمزدها موافق بودند که پائین تر از نرخ تورم در این کشور بود. با آغاز این اعتصاب، کارگران هر روزه خیابانهای یکرشته از شهرهای این کشور را به اشغال خود درآورده و با برپایی دهها تجمع اعتراضی خواهان رسیدگی به مطالبات خود شدند. این اعتصاب تمام خدمات شهری را به طور کلی تعطیل نموده و هزاران تن زباله در خیابانهای شهرها تلنبار شد. اعتراضات کارگران در پی خود دستگیری

جنبش کارگران در آمریکا

روز ۲۹ ژوئیه کنفرانس ۴ روزه شورای سراسری اتحادیه های کارگران آمریکا، AFL - CIO، که به مناسبت ۵۰ امین سال تاسیس این شورا در شهر شیکاگو برگزار شد، به کار خود پایان داد. همزمان با پایان کار این کنفرانس، رهبران چند اتحادیه کارگری با نزدیک به ۵ میلیون عضو در اعتراض به سیاست های سازشکارانه رهبری این شورا اعلام نمودند که به عضویت خود در اتحادیه سراسری کارگران خاتمه داده و از آن خارج می شوند.

اعلام این خبر چندان هم غیر مترقبه نبود. تعمیق و گسترش بحران اقتصادی و فشارهای کمر شکن به طبقه کارگر آمریکا، تخصیص میلیاردها دلار از هزینه های دولت به جنگ سرمایه داران و یورش همه جانبه به حقوق کارگران، روند رادیکالیزه شدن در صفوف کارگران را تشدید نموده است. در چند سال گذشته هر روز بیش از پیش کارگران بخش خدمات، که پائین ترین سطح دستمزها را داشته و در عین حال سابقه طولانی مبارزه علیه اجحافات سرمایه داران را دارند، به مبارزه مستقیم و رو در رو با سرمایه داران برخاسته اند. همین امر رهبران بوروکرات و سازشکار اتحادیه های کارگری را با مشکل مواجه ساخته است. بیش از ۵ میلیون کارگر بخش خدمات، که اغلب زن و رنگین پوست هستند، خواهان مبارزه همه جانبه با سرمایه داران و دفاع از سطح زندگی و بهبود دستمزدهای خود هستند. با جدائی یکی از رادیکال ترین بخش های طبقه کارگر آمریکا از شورای سراسری کارگران، بدون شک قدرت مبارزاتی کارگران دچار افتی موقت خواهد شد، هرچند رهبران اتحادیه ها وعده دادند که به همکاری های نزدیک خود ادامه دهند. کارگران جدا شده از شورای سراسری کارگران نام "اتلاف برای پیروزی" را بر روی سازمان سراسری خود گذاشته و از همه کارگران خواستند که با پیوستن به صفوف آنها خط مبارزه با سرمایه داران برای پیروزی را به خط غالب جنبش کارگری آمریکا تبدیل کنند. هر چند رهبران اتحادیه های جدا شده نیز از محبوبیت خاصی در میان اعضاء خود برخوردار نیستند، اما بدون شک فشار توده های کارگر از پائین این رهبران را به مقابله با دیگر بخش های جنبش کارگری کشانده است. قابل ذکر اینکه رهبران یکی از این دو بخش بیشترین همکاری را با حزب دمکرات آمریکا داشته و در مورد خاتمه دادن به جنگ عراق از خط این حزب دفاع می کند، بخش جدا شده کارگران همکاری نزدیکی با جنبش ضدجنگ آمریکا دارند.

بیش از ۱۰۰۰ کارگر را به دنبال داشت. علاوه بر این مدافعان نظم سرمایه با شلیک گلوله های لاسیتیکی و گاز اشک آور تجمعات اعتراضی کارگران را در هم شکستند. این اعتصاب پس از یک هفته و روز ۱۵ اوت بدون حصول به یک نتیجه مشخص خاتمه یافت. کارگران اعلام نمودند که در تدارک حرکات اعتراضی دیگری بوده و مبارزات آنها تا پیروزی کامل ادامه خواهد داشت.

نگاهی کوتاه از زمستان ۵۷ تا کشتار تابستان ۶۷

ایران هر روز زخم عمیق تری برداشته است. در این سال ها کمتر خانه ای از یورش سرکوبگران رژیم در امان بوده است و کمتر کسی است که زخم تباهی جمهوری اسلامی را بر شانه های خود نداشته باشد. در سوی دیگر این سال های جهل و تباهی، تلاش و مبارزه ی نیروهای انقلابی در کنار کارگران، زحمتکشان و دیگر قشرهای مردم ایران جلوه های ماندگاری از ایستادگی و مقاومت را به همراه داشته است. حاصل این ایستادگی و مقاومت در مقابل جنون سرکوب و کشتارهای جمهوری اسلامی ایران تاکنون بر جای ماندن ده ها هزارانسان جانباخته و صدها هزار انسان های زندان رفته، شکنجه شده و تبعیدی می باشد.

اینک در میانه ی تابستان ۸۴ هستیم. هفده سال از کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ می گذرد. با یاد ماندگار این عزیزان جان باخته و هزاران عزیز جان باخته ی دهه شصت می خواهم نگاهی کوتاه به روند سرکوب و کشتارهای جمهوری اسلامی ایران از آغاز تا قتل عام تابستان ۶۷ داشته باشم. این نوشته می تواند فقط بیانگر بخش کوچکی از سرکوب و جنایت های رژیم ایران در این سال های جنون و تباهی باشد. تنها سرفصل هایی از ترور، شکنجه و کشتار که من در دفتر و حافظه ام داشته ام. و نیز می تواند بیان بخشی از احساس و اندیشه ام در این سال های وحشت و مرگ باشد.

با یادمان همه ی انسان هایی که در این سال ها برای پاسداشت حرمت و آزادی انسان تلاش کرده اند و می کنند، مبارزه کرده-اند و می کنند و در این میانه جان باخته-اند، رنج کشیده اند، تبعید شده اند، فشار سال های زندان و شکنجه را بر دوش کشیده اند؛ به ایران می اندیشم. به بیش از بیست و پنج سال سرکوب، ترور، شکنجه، اعدام و محروم شدن ملتی از لبخند و شادمانی. به آنچه در این سال های حاکمیت جمهوری اسلامی بر مردم ایران گذشته است. دفتر را گشوده ام و با کمک گرفتن از دفتر و حافظه ام رد پاهای جنایت این سال های سرکوب و شکنجه و کشتار را دنبال می کنم:

بر کشورم چه می رود
اینک سیاه و سرد
اینک ز زخم و درد

گویا هنوز سیاهی شب
تداوم خویش را آواز می دهد
گویا بهار
رویش خویش را از یاد برده است
هیبهات!
که این گونه تند و تیز
از یاد میروند آلاله های سرخ.

این نخستین احساس تلخ و دل نگرانی من از استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است که در ششم اردیبهشت پنجاه و هشت در دفتر شمرم نگاشته شده است. نمی دانم در ارتباط با کدام حادثه این احساس را پیدا کرده ام. شاید بر گرفته از یورش اول جمهوری اسلامی ایران به گنبد و ترکمن صحرا باشد. حمله برای باز پسگیری و نابودی دست آوردهای شوراهای سراسری خلق ترکمن. آنچه مهم است، شروع سرکوب، ترور و کشتار مردم و مبارزین ایران توسط جمهوری اسلامی است که بندهای دیگر شعر به روشنی این حقیقت را آشکار می سازد:

بر کشورم چه می رود
که این گونه بی دریغ
در گوشه های شهر
گل های سرخ رویده می شوند
با هر طیش
با هر ندا
یک لاله ی دگر
بر جمع لاله گان افزوده می شود
هر گوشه خون
هر گوشه درد
ترسم که باز پرنده اسیر
پرها شکسته شود.

در دفترم پیش می روم. با دیدن "ونداد" نگاهم به دفتر خیره می ماند.
ترور "ونداد ایمانی" توسط جمهوری اسلامی در نیمه ی اول مرداد پنجاه و هشت که هنوز

بیش از پنج ماه از حاکمیت جمهوری اسلامی نگذشته بود، را می توان آغاز فاجعه ای دانست که تا به امروز در شکل های مختلف ترور و سرکوب، خود را در داخل و خارج کشور به نمایش گذاشته است. در چهاردهم مرداد ماه پنجاه و هشت با یاد رفیق "ونداد ایمانی" اینگونه آغاز کرده ام:

در فصل شادی باغ
وقتی که گل شکوفه دهد
با بوسه های آفتاب.
روییدن شقایق سرخ
تصویر روشن آزادیست
اما
شکفتن "ونداد"
به رنگ شقایق
در خونابه های خود
آغاز فاجعه است.

بیست و هشتم مرداد ماه پنجاه و هشت فرمان خمینی برای یورش و سرکوب مردم کردستان صادر شد. اعزام ارتش و نیروهای سپاه پاسداران از هر سوی برای سرکوبی مردم به سوی کردستان آغاز میشود. بنی صدر رییس جمهور وقت جمهوری اسلامی همانند ژنرال های چهارستاره اعلام کرد تا پایان سرکوبی مردم کردستان، پوتین-هایش را از پا بیرون نخواهد آورد. ابرهای وحشت و ترور در سراسر آسمان ایران به تلاطم و جنبش در آمدند. مراسم بزرگداشت رفیق "احمد زبیرم" به دلیل فضای وحشت و سرکوب حاکم بر شهر انزلی در روز بیست و هشتم مرداد لغو گردید و با حضور تعدادی از دستداران او مراسم یادبود کوچکی در خانه ی مادر رفیق زبیرم برگزار شد.
شهریور، ماه کشتار و به خون کشیده شدن مردم کردستان است. در دوازدهم شهریور سرکوب و رنج توده ها را اینگونه به تصویر کشیده ام:

داغ هزار رنج
عمق هزار فاجعه اینک
تکرار می شود
اینگونه تیره گی
راهوار شب توده ها
هرگز نبوده است
و اینگونه زاله ها
در شقاوت عصر گرسنگی
از برکه های سرخ





جامه ی سیاه میپوش.

ترکمن!

سرزمین سوگوار

دشت خونین

داغدار

بذر کین را به پاش

بر پهن دشت این فلات

و سبز و جاودانه نگه دار

خوشه های خشم را

بر خاک زخمی میهن ما.

هنوز زخم کشتار مردم گنبد و ترکمن صحرا همراه با ترور رهبران شوراهای دهفانیان التیام نیافته بود که فرمان یورش به دانشگاه های سراسر ایران توسط خمینی و بنی صدر با همراهی شورای انقلاب فرهنگی صادر می گردد. روز دوم اردیبهشت ماه ۵۹ دانشگاه های سراسر کشور مورد هجوم وحشیانه ی نیروهای سرکوبگر حزب الهی زیر پوشش سپاه پاسداران آغاز می شود. زنجیر، چاقو، قمه و چماق همراه با لهله های هیستریک و مستانه ی دسته های سرکوبگر حزب الله و پاسداران به رهبری هادی غفاری ها، فخرالدین حجازی ها و دیگر چماق به دست های رژیم، فضای دانشگاه ها را می شکافت و بر سر و جان دانشجویان مبارز و پیشگام فرود می آمد. کشتار و زخمی شدن بسیاری از دانشجویان در دانشگاه های سراسر کشور از جمله: تهران، اهواز، گیلان، تبریز، اصفهان، مازندران، مشهد و ... حاصل فرمان انقلاب فرهنگی خمینی بود. فجیع ترین جنایت و کشتار دانشجویان، در دانشگاه اهواز رخ داد. به فرمان "جمی" امام جمعه و نماینده ی خمینی در اهواز، پس از کشتار دانشجویان مبارز پیکر خونین شان را در رودخانه ی کارون انداخته بودند. رفقا و دانشجویان هم‌رزم را در دانشکده ی کشاورزی ساری برابر چشم با زنجیر و قمه به خاک و خون کشیدند. رفیق زخمیم به پشت افتاده بود و عوامل سرکوب رژیم، جفت پا روی شکم او فرود می آمدند. غروب وقتی توانستم به دیدار زخمی ها به بیمارستان بروم رفیق هم‌رزم جنوبیم در دنیای بی هویشی خود هنوز سرود می خواند: زنده بود خلق کرد مرگش مباد پرچم سرخش بود تکیه گاه خلق.

هان! شماییان حرفتان نیرنگ

فکرتان هر دم تمام خلق را تحمیق

روحتان آکنده از تزویر.

هان! شماییان وارث ظلمتگه شاهان.

در دیار سرخ ما تا کی

خزر به جوش

خزر به طعمه بکش

که این دیو سیرتان

-نسانان انقلاب-

حتا

بر قامت بلند رنج

شلیک کرده اند

و اینک ماهیان خزر

در خون شناورند.

شانزدهم آذرماه ۵۸ روز دانشجو فرا می رسد. نخستین مراسم بزرگداشت دانشجویان جانباخته ی شانزده آذر ۳۲، شریعت رضوی، بزرگ نیا و قندچی در اغلب شهرهای دانشگاهی ایران مورد حمله و یورش نیروهای چماقدار حزب الله زیر پوشش حمایت پاسداران قرار گرفت. سازماندهی و بسیج نیروهای سرکوبگر رژیم و حملات رو به گسترش آن ها به محیط های دانشگاهی و تجمع های دمکراتیک دانشجویان نشان از عمق جهالت و تاریک اندیشی جمهوری اسلامی ایران داشت. که از همان روزهای آغاز، تلاش مستمر خود را برای سرکوبی دانشجویان مبارز و پیشگام در پیش گرفت.

در بهمن ۵۸ خود را میان گندمزارهای خونین ترکمن صحرا می بینم. محاصره شده در دایره ی یورش مسلسل ها و تانک های جمهوری اسلامی ایران برای کشتار مردمی که "شورا" را بر پا داشته اند تا حاصل رنج و کشت خود را به تساوی تقسیم کنند. خود را میان خیابان های مانده در زیر چرخ دنده های تانک ها و یورش پاسداران مسلسل به دست می بینم. خود را در کوچه های تنهایی گنبد و ترکمن صحرا همراه با مادرانی می بینم که برای دختران "شورایی" خود لالایی می خوانند. کشتار مردم و دهقانان گنبد، ربودن و ترور رهبران شوراهای ترکمن صحرا توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را می توان یکی از ننگین ترین جنایت های تاریخ بیست و پنج ساله ی حاکمیت جمهوری اسلامی بر شمرد. جنایتی که مستقیماً با دست های محسن رضایی و محسن رفیق دوست صورت گرفت. یاد کشتار و ترور جنایتکارانه ی توماج، مختوم، واحدی و جرجانی همیشه بغض را در گلویم می نشاند. امروز نیز می خواهم همانند تاریخ هفتم اسفندماه ۵۸ آواز دردم:

ترکمن!

سرزمین سوگوار

دشت خونین

داغدار

فرزندان خونینت را در آغوش بکش

اما

جاری نبوده است.

این توده را زخم عمیق دشنه و زنجیر

گسترده تر ز وسعت شب

تا عمق انفجار

به یغما گرفته است.

در شهریور ماه ۵۸ دست خمینی از آستین نماینده ی کشتار و جنایتش خلخالی بیرون می آید و رزمندگان کرد گروه گروه به جوخه ی اعدام سپرده می شوند. آن روزها تصویری از صحنه ی جوخه ی اعدام رزمندگان کردستان توسط خلخالی عمق جنایت جمهوری اسلامی را در کردستان به نمایش می گذاشت: رفیق یوسف همراه با نه رزمنده ی کرد با چشمان بسته در مقابل جوخه اعدام به صف ایستاده بودند. احسن ناهید زخمی و قادر به ایستادن نبود. او در حالی که جلوی صف رزمندگان، بر روی برانکار دراز کشیده بود همراه با دیگران به رگبار گلوله بسته شد.

در تاریخ دوازدهم مهر ماه پنجاه و هشت به یاد رفیق یوسف و دیگر رزمندگان جانباخته ی کردستان، صفحه ی دیگری از دفتر شعرم اینگونه آغاز می شود:

بعد از شبی بلند

که روزن خورشید

از سرزمین شرق به در آمد

نویاگان ستم

با پنجه های نشسته به خون

بر نماز شقاوت ایستاده اند.

پرندگان سپید

پرندگان مهاجر

اینک به نغمه های بلند

ترانه ی خون را

در سرزمین تشنه ی من

آواز می دهند.

کردستان زخمی، کردستان اسیر گلوله و راکت و خمپاره در نبردی نابرابر می سوخت که مردم انزلی در کنار ساحل خزر در روزهای ۲۳ و ۲۴ مهرماه به خاک و خون کشیده شدند. در پی تحصن صیادان در مقابل شیلات انزلی و کشته شدن یکی از صیادان توسط پاسداران رژیم، مردم شهر در یک قیام عمومی به دفاع از صیادان زحمتکش برخاستند. در این قیام دو روزه شعار "انزلی، کردستان پیوندتان مبارک" فضای شهر را به همبستگی یکپارچه با مردم کردستان بدل ساخته بود.

در تاریخ بیست و پنجم مهرماه در دفتر شعرم به یادمان صیادان جانباخته ی انزلی می خوانیم:

چکمه تان خونین خواهد بود؟

تا به کی

در گوشه های سرزمین بابک و مزدک

با بسیج جهل تان هر روز

چشمه های خون شود جاری؟

این احساس شامگاهی من در روز دوم اردیبهشت پس از دیدار با یارانم از بیمارستان بود.

فردای آنروز خبرهای یورش و کشتار دانشجویان از سراسر دانشگاه های ایران به گوش رسید. فاجعه بر سراسر ایران پنجه افکنده بود. روز پنجم اردیبهشت بغضم در میانه ی دفترم شکست:

آه ایران!

قلب گرمت را که چون شقایق وحشی بود

در فصل رویش خاک

در فصل آواز پرندگان

چه وحشیانه برپر کردند.

تا کشتی جهالت خود را

از دریای خون

به ساحل جنون بکشاند.

آه ایران!

ایران!

از کدامین نقطه بگویم

که زخم های کهنه ی تو سر باز نکند

و سیل خون دامن نگسترند.

از خزر تا خلیج

از کردستان پر طپش تا سرزمین شوراها

از تبریز قهرمان تا تهران خونین

از سرزمین نفت تا دیار "کوچک-خان"

آه ایران!

ایران!

تاریخ هرگز بر تو

اینسان گذشته بود؟

و بدین سان پس از یورش و سرکوبی دانشجویان مبارز و پیکارجو، دانشگاه های سراسر کشور که یکی از موثرترین سنگرهای مقاومت و ایستادگی در مقابل هجوم همه جانبه ی سرکوب و اختناق رژیم جمهوری اسلامی ایران بود برای دو سال بسته و تعطیل گردیدند. از این تاریخ به بعد حمله و یورش رژیم به دست آوردهای انقلاب و قیام بهمن شتاب تندتری گرفت. سرکوب، اختناق و حمله به اجتماعات و تشکل های کارگری در کارخانه ها و اجتماعات سیاسی و دمکراتیک در سراسر ایران آنچنان سیستماتیک و همه-جانبه صورت گرفت که دیگر برپایی متینگ ها، سخنرانی ها و مراسم های سیاسی و دمکراتیک ناممکن شد. دستگیری اعضاء و کادرهای سازمان های مبارز و انقلابی به بهانه های مختلف، به صورت پراکنده اینجا

و آنجا آغاز گردید. رژیم با تمام نیرو در مقابل هر حرکت آزادی خواهانه و ندای عدالت جویانه ایستاد و با تکیه بر نیروهای سرکوبگر حزب الله، بسیج، سپاه و اطلاعات، سلطه ی ارتجایی و قرون وسطایی خود را بر تمامی ابعاد جامعه گسترش داد.

در چهاردهم اسفند ماه ۵۹ حمله ی گسترده و سرکوبگرانه ی چماق بدستان حزب الله و بسیج تحت پوشش پاسداران مسلح به اجتماع دانشگاه تهران امید هر گونه برپایی اجتماعات سیاسی را به تباهی کشانید.

افشای برنامه ی مدون و زمان بندی شده ی جمهوری اسلامی در اردیبهشت ماه ۶۰ برای سرکوب، دستگیری و نابودی سازمان ها و نیروهای انقلابی در نشریه ی "کار" سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) نشان از عزم جمهوری اسلامی برای کشتار نیروهای سیاسی مبارز و به زنجیر کشیدن مردم ایران می داد تا تمامی دست آوردهای انقلابی مردم و قیام ۲۲ بهمن را به سلاخی بکشد.

تظاهرات و حرکت مسلحانه-ی سازمان مجاهدین خلق در روز سی خرداد ۶۰ بهانه ای شد تا رژیم جمهوری اسلامی به دور از تمامی معیارهای اولیه ی انسانی و حقوق بشری، سرکوب و کشتار لجام گسیخته ی خود را در تمامی شهرها، روستاها و آبادی های ایران کامل کند. کاری که از فردای قیام بهمن ۵۷ آغاز شده بود و نطفه-های اولیه-ی آن نیز قبل از قیام به بهانه-ی "وحدت کلمه" و زیر شعار "همه با هم" بسته شده بود. از همان روزهایی که تظاهرات مردمی علیه سلطنت و حکومت شاه شروع شده بود. از همان هنگامی که هواداران خمینی در تظاهرات ضد شاه با فشار و سرکوب و بکارگیری زنجیر و قمه جلوی هر شعار مترقی و انقلابی را که در چهار چوب کادر

تنگ شعارهای خمینی و اسلام نمی گنجید گرفتند. نطفه ی این همه سرکوب و کشتار از همان زمان بسته شده بود.

نخستین قربانیان حرکت مسلحانه ی سازمان مجاهدین خلق، اعضا و کادرهای سازمان های انقلابی بودند که از ماه ها قبل به بهانه های واهی توسط رژیم دستگیر و در زندان های جمهوری اسلامی به سر می بردند.

اعدام بدون محاکمه مبارزین و انقلابیون زندانی که تماما جزء کادرهای جنبش و زندانیان سیاسی زندان های شاه بودند، عمق جنایت و فاجعه را نشان می داد. اعلام اسامی اعدام شدگان در روز ۳۱ خرداد بیانگر شتاب و انتقام گیری لجام گسیخته ی رژیم از وضعیت پیش آمده در مقابل حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین خلق بود. اسامی اولین گروه اعدام شدگان در اخبار ساعت دو بعد از ظهر در گروه پانزده نفره اعلام گردید. محمد رضا سعادتانی از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق و زندانی سیاسی زمان شاه که از سال ۵۸ مجددا در زندان جمهوری اسلامی بود، جزء نخستین گروه اعدام شدگان بود. چند ساعت بعد اسامی نه نفر دیگر اعلام گردید. در اخبار ساعت دوازده شب اسامی گروه سوم اعدام شدگان اعلام می گردد. نام سعید سلطانیور شاعر رزمنده و انقلابی ایران، زندانی سیاسی زمان شاه و از کادرهای برجسته سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) که حدود دو ماه پیش در روز عروسی خود در سر سفره ی عقد دستگیر شده بود در لیست اعدام شدگان گروه سوم اعلام گردید.

اعدام بدون محاکمه حدود چهل نفر از انقلابیون و کادرهای برجسته جنبش و اعلام اسامی آن ها از طریق رسانه های عمومی التهاب و شک سرگیجه آور همگانی را در تمامی پهنه ی کشور گسترانید. وحشت حاصل از این اعدام های گروهی که پس از التهاب و شک اولیه بر جان ها نشست، اولین هدف و پیام جمهوری اسلامی بود که نشان داد؛ هیچ آرمانی برایش مقدس تر از حفظ قدرت نیست.

بعد از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۶۰ که منجر به کشته شده بهشتی و بیش از هفتاد نفر از کادرهای حزب جمهوری و نمایندگان مجلس شد دستگیری، اعدام، فشار و شکنجه چنان ابعدادی به خود گرفت که به جز نیروهای حزب الله و افراد وابسته به رژیم، کل شهروندان جامعه در معرض خطر دستگیری و زندان قرار گرفته بودند. گسترش و ایجاد زندان ها در تمامی شهرهای ایران گویای کثرت افراد دستگیر شده و زندانیان است. در شهرستان های کوچک ساختمان های دولتی و مدارس به زندان تبدیل شدند. گستردگی اعدام ها و اعلام علنی اسامی



اعدام شدگان از رسانه های عمومی کماکان جزء سیاست روز رژیم برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود. اسامی اعدام-شدگان در بعضی روزها به ۳۰۰ نفر هم می رسید. جمهوری اسلامی به نسل کشی ای که به راه انداخته بود بسنده نکرد. به دنبال اعدام های گسترده، و دستگیری های گسترده تر، در زیر فشار و شکنجه های طاقت-فرسای بازجویان، کشاندن زندانیان در مقابل دوربین ها و صفحه ی تلویزیون آغاز شد. سران رژیم با نشان دادن شوهای تلویزیونی از اعترافات زندانیان در کنار اعدام ها و حذف فیزیکی مبارزین، تلاش کردند آرمان ها و اندیشه های انقلابی آنان را نیز در درون جامعه به وهن تبلیغاتی خود آلوده سازند. سالهای ۶۰ تا ۶۳ کابوس دستگیری و زندان و شکنجه و مرگ نه فقط در درون زندان ها، که سراسر جامعه را در کام خود گرفته بود. تعداد شکنجه و اعدام شدگان آنچنان گسترده و فاجعه بار بود که جنایت هیچ دوره ای از حیات ۲۵ ساله ی جمهوری اسلامی با آن قابل قیاس نیست. در این دوره تمامی اعضا و کادرهای سازمان های مبارز و انقلابی که دستگیر شده بودند در زیر شکنجه های مرگ آور قرار گرفتند. و آنگاه همگی به جز تعدادی انگشت شمار به جوخه ی اعدام سپرده شدند. تعداد زیادی از آنان نیز در زیر شکنجه های مداوم و قرون وسطایی بازجویان رژیم جمهوری اسلامی جان باختند.

در این سال ها، شکنجه و مرگ فقط در ایام دستگیری و بازجویی نبود که زندانی را تهدید می کرد. سایه ی لاشخورهای شکنجه و مرگ حتا بعد از گرفتن حکم محکومیت زندان نیز، بر فراز سر زندانیان پرواز میکرد و لحظه ای آرام شان نمی گذاشت. دوران قیامت و تابوت یکی از مخوفترین شکنجه های روحی و جسمانی زندانیان بوده است. قیامتی که زنان و مردان زندانی را برای ماه های متوالی با چشم بند در این تابوت ها می نشانند. زندانیان نشسته در تابوت از ساعت ۶ بامداد تا ۹ شب حتا مجاز به دراز کشیدن نیز نبودند. به گوش رسیدن صدای قاشق در هنگام خوردن غذا، صدای سرفه، صدای شکستن مفاصل انگشتان دست و هر حرکت و صدایی که حیات و زندگی را برای زندانیان نشسته در تابوت های مجاور تداعی می کرد، جرم محسوب و شکنجه های مضاف دیگری را به همراه داشت. پخش صدای بلند و مداوم قرآن، نوحه های سینه زنی و مصاحبه های زندانیان در هم شکسته از بلندگوهای محوطه-ی قیامت

همراه با صدای شلاق و شکنجه ی زندانیان توسط زندانبانان، جهنم و "قیامت"ی بود از ماه ها شکنجه و "ایزولاسیون" که زندانیان دردمند را در خود می بلعید. شکستن، از دست دادن حس زمان، روانپریشی و به مرز جنون و دیوانگی رسیدن تعدادی از زندانیان نشسته در تابوت، حاصل شکنجه-ی قرون وسطایی "قیامت" جمهوری اسلامی ایران آنهم در آستانه-ی ورود به قرن ۲۱ میلادی بوده است.

از نیمه ی دوم سال ۶۳ سیاست عریان مشمت آهنین سرکوب، شکنجه و فشار برای زندانیان محکوم و حکم گرفته در زندان های مرکز رنگ می بازد. توابع کم کم قامت شان خمیده می شود و از متن اقتدار سرکوب به حاشیه زندان رانده می شوند. سالی که مردان نقاب بر چهره ی سیاست شکست خورده ی مشمت آهنین، در پوشش لباس نارنجی با سیدهای هویج در دست، هدایت زندان را بدست گرفتند.

سال ۶۴: سال توازن قوا برای زندانیان است. سال التیام یافتن از زخم های فشار، سرکوب، شکنجه و اعدام های گسترده-ی سال های سپری شده. سال شکستن دوباره زندانیان. سال دوباره رسیدن همگانی به اعتماد بنفس سرکوب شده. سال آزادی تعدادی از زندانیان.

سال ۶۵: سال شروع پیشروی زندانیان برای رسیدن به جایگاه و خواستگاه زندانی سیاسی است. سال فرو ریختن اقتدار زندانبانان. سال شکستن دوباره اعتماد بنفس خانواده های زندانیان. سال همزمانی و همبستگی خانواده ها و زندانیان برای حرکت کردن و گرفتن حقوق انسانی شان. سال مطالعه و تشکل زندانیان برای زندگی انسانی تر در درون زندان.

سال ۶۶: سال گسترش روزافزون اقتدار زندانیان در مقابل زندانبانان. سال امید و همبستگی خانواده ها در مقابل درب زندان ها. سالی که دیگر رییس زندان و زندانبانان قادر نبودند با ارباب و نیرنگ خانواده ها را بفریبند. سالی که خانواده ها به بچه-های زندانی شان بیش از هر زمانی اعتماد می کردند و زندانیان نیز از این اعتماد در درون زندان جان می گرفتند.

سال ۶۷: سالی که دوباره زنگ بزرگ خون به صدا درآمد.

پس از هشت سال جنگ ویرانگر، جمهوری اسلامی در ۲۷ تیرماه ۶۷ با پذیرش

قطعه نامه ی ۵۹۸ سازمان ملل پایان جنگ را اعلام می دارد. درشامگاه ۲۹ تیرماه خمینی بر صفحه ی تلویزیون ظاهر می گردد و "جام شوکران" را سرمی کشد. روز ۳ مرداد عملیات "فروغ جاویدان" مجاهدین خلق به کمک نیروهای عراقی برای ورود به خاک ایران آغاز می گردد. عملیات مجاهدین در مرزهای غربی کشور و پیشروی آنان تا نزدیکی قصرشیرین چنان سریع و گسترده بود که رژیم را به تکاپو و داشته بود. شامگاه ۵ مرداد سران جمهوری اسلامی تحت عنوان عملیات "مرصاد" خبر شکست مجاهدین و پیروزی خود را اعلام کردند. روز هفت مرداد ماه موسوی اردبیلی رییس دیوان عالی کشور در خطبه های نماز جمعه دانشگاه تهران به بهانه حمله ی مجاهدین به مرزهای غربی کشور، در اقدامی تلافی جویانه خواهان اعدام زندانیان سیاسی ایران می گردد. و بدینسان به فرمان مستقیم خمینی و تصمیم تمامی سران جمهوری اسلامی ایران، نمایندگان اطلاعات، دادستانی و دادگاه های شهرهای سراسر کشور با همدستی بازجویان، مسئولان و دیگر گردانندگان زندان-های جمهوری اسلامی قتل عام هزاران زندانی سیاسی آغاز می شود.

با شروع قتل عام، ورود روزنامه به درون زندان ها تعطیل، شنیدن صدای رادیو از نگهبانی زندان قطع و تلویزیون ها از بندها خارج میگردند. همزمان با اقدامات فوق به مدت دو ماه ملاقات زندانیان با خانواده هایشان نیز در زندان های سراسر کشور قطع می گردد. زندان و زندانیان در بی خبری مطلق و قرنطینه ی کامل قرار داده می شوند تا جنایت هولناک کشتار هزاران زندانی سیاسی در چهار دیواری بسته-ی زندان-های جمهوری اسلامی به دور از هرگونه درز خیر به بیرون در کوتاه ترین زمان ممکن صورت گیرد. دادگاه های دو دقیقه ای در محوطه ی زندان های سراسر کشور شروع به کار می شوند. گروه گروه از زندانیان که همگی دوران محکومیت خود را می گذرانند از بندها خارج می شوند. دقایقی بعد حلق آویز بر بالای دار جان می بازند.

قتل عام هزاران زندانی سیاسی در میان سکوتی که ایران را فرا گرفته بود به وقوع پیوست و در این میانه کشورهای اروپایی ذوق-زده از پذیرش قطعه نامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط جمهوری اسلامی ایران، و پایان روند جنگ ایران و عراق، در فکر بستن قراردادهای کلان تجاری و نفتی و سودهای

از صفحه ۸

سرشار روزهای بعد از جنگ بودند. سودهایی که تا امروز با صدور تمام عیار سلاح های جنگی به ایران و عراق بدست آورده و اینک در شکل دیگری کیسه های خود را برای میلیاردها دلار دیگر گشوده بودند. و لذا با سکوت خود در مقابل جنایت هولناک کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی ایران، دست خمینی و دیگر رهبران جمهوری اسلامی ایران را برای عمل به چنین جنایتی باز گذاشتند. در این سکوت تنها صدای زخمی ایران بود که با گیسوان پریشان در باد بر فراز نعش عزیزانش می خواند:

وای بر من

چه بی قرار می سوزد این تن من

از لهیبت تند فاجعه

از لحظه های تب آلود اشک و آتش و خون

در آن تابستان

شهریور

مردادماه جنون.

وقتی هزار هزار پسران و دخترکانم

بر سر دار شدند

و بادیادک های انسانی

با دست های جهالت

بر فراز سرم به جنبش در آمدند.

من سوختم در شعله های جنون

من گر گرفته تنم از اژدهای فسون

در جنگل و رود جای جای گستره ام

می سوزم از لحظه های تب آلود

اشک و آتش و خون

وای بر من

با که بگویم

بر من چه رفته است

در این سال های جنون؟

جنایتی که عمق فاجعه آن بعد از گذشت هفده سال و نوشتارهای بسیار از آن روزهای مرگ و جنون، هنوز به صورت راز سر به مهر باقی مانده است. به راستی چرا؟

جنایت و کشتاری که در زندان های جمهوری اسلامی ایران در سال های ۶۰ تا ۶۳ به وقوع پیوست، چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت به مراتب از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ گسترده تر بوده است. اما چرا جنایت تابستان ۶۷ در ذهن و جان ما نقش پررنگ تری به خود گرفته است. و هر ساله در ماه های مرداد و شهریور برای یادمان زندانیان جان باخته ی تابستان ۶۷ به جنبش و تکاپوی افتیم. جمهوری اسلامی ایران در سال های ۶۰ تا ۶۳ به بهانه ی "براندازی نظام" با تکیه بر قوانین قرون وسطایی خود تحت عناوین

"محارب"، "منافق" و "ملحد" در سطحی گسترده تر از سال ۶۷ به شکنجه و کشتار مردم و نیروهای انقلابی دست زد. در این سال ها نیروهای سیاسی و انقلابی با استفاده از حق مشروع خود برای مبارزه با رژیم ارتجاعی ایران در مقابل آن صف آرایی کرده بودند. از اینرو رژیم با تبلیغات گسترده و شبانه روزی توانسته بود در جهت محق نشان دادن خود برای اعدام مبارزین، بخشی از اذهان داخل کشور و کشورهای دیگر را به طرف خود بکشاند. از طرف دیگر نیروهای مبارز و سیاسی از آنجا که در مبارزه ای مستقیم با رژیم قرار داشتند، بدون اینکه خود بخواهند به لحاظ روحی اعدام را پذیرفته و خود را برای مواجه شدن با آن آماده می کردند. در یک جمله مبارزه ای رو در رو و آشکار بین نیروهای انقلابی و رژیم در درون جامعه جریان داشت. و رژیم نیز تبلیغات خود را روی همین مبارزه ی مستقیم و رودر روی نیروهای انقلابی برای توجیه اعدام های گسترده ی افراد دستگیر شده متمرکز ساخته بود.

بخش وسیعی از کادرها، اعضا و هواداران سازمان های انقلابی در این سال ها در بیدادگاه های رژیم جمهوری اسلامی ایران اعدام و تعداد زیادی هم در چهارچوب قوانین ارتجاعی و قرون وسطایی آن با حکم های سنگین دادگاه های انقلاب به زندان محکوم شدند. حکم هایی که با هیچ معیار انسانی و قوانین بین المللی انطباق نداشت. حال زندانیانی که در چنین دادگاه-هایی محاکمه شده و حکم زندان گرفته بودند، اگر خود این احکام را نپذیرفته باشند کاملاً منطقی خواهد بود. اگر سازمان های سیاسی، مجامع بین المللی و حقوق بشر معترض این دادگاه ها و احکام صادره از طرف آن ها باشند، امری طبیعی و قابل فهم خواهد بود. و در این میان فقط جمهوری اسلامی ایران است که مدعی صحت عمل دادگاه-های اسلامی خود و احکام صادره ی آن ها است. بنابراین ابتدایی ترین چیزی که در ذهن هر انسانی می نشیند، این است که جمهوری اسلامی ایران به احکام دادگاه های خود پایبند باشد.

آنچه جنایت کشتار هزاران زندانی سیاسی ایران در مرداد و شهریورماه ۶۷ را از جنایت-ها و قتل عام های دیگر برجسته تر می کند و حس همدردی بیشتری را در وجود انسان های آگاه، محافل و مجامع بین المللی بر می انگیزد، مظلومیت این زندانیان جان باخته است. زندانیانی که دوران محکومیت خود را می گذراندند. تا جایی که خود سران جمهوری اسلامی ایران نیز بر این نکته آگاهی دارند و بر ماهیت جنایتکارانه ی اقدام

خود واقف هستند. رهبران جمهوری اسلامی ایران که به کشتار و اعدام های سال های ۶۰ و ۶۱ افتخار و اسامی اعدام شدگان را روزانه تا سیصد نفر نیز اعلام می کردند، با آگاهی بر ماهیت اقدام ضد انسانی خود، در تابستان ۶۷ زندان و ایران را به قرنطینه ی کامل تبدیل کردند تا هیچ خبری از کشتار زندانیان به بیرون درز نکند.

تا جایی که پس از گذشت هفده سال هنوز پرداختن و وارد شدن به کشتار زندانیان سیاسی تابستان ۶۷، در داخل ایران برای سران رژیم جمهوری اسلامی جزء خطوط قرمز محسوب می شود.

اگر چه کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ به لحاظ ماهیت جنایت و نوع کشتاران، دومین تجربه ی جمهوری اسلامی بوده است. اما به لحاظ کمیت و گستردگی کشتار به فاجعه ای ملی تبدیل شده و ابعادی جهانی به خود گرفته است.

نخستین تجربه از این دست در روز ۳۱ خرداد شصت به وقوع پیوست. پس از شروع عملیات مسلحانه در سی خرداد، فردای آن روز جمهوری اسلامی در یک اقدام تلافی جویانه نزدیک به چهل نفر از زندانیان سیاسی را که در اسارت خود داشت اعدام کرد. اگر چه رژیم در آنروز علناً اقدام جنایتکارانه-ی خود را اعلام کرد. اما با توجه به تعداد اندک زندانیان موجود در زندان و موقعیت آن روز جمهوری اسلامی، کشتار زندانیان در روز ۳۱ خرداد ۶۰ با کشتار زندانیان در تابستان ۶۷ که به بهانه ی حمله ی سازمان مجاهدین به مرزهای غربی کشور صورت گرفت از ماهیت جنایتکارانه ی یکسانی برخوردار بوده است.

مردم ایران در این سال ها افت و خیزها و حوادث دردناک زیادی را پشت سر گذاشته اند. محروم شدن از آزادی و ابتدایی ترین حقوق انسانی همراه با فشار، سرکوب، کشتار و جنایتی که این سال ها بر مردم ایران رفت، نام جمهوری اسلامی ایران را در ردیف یکی از تبه کارترین رژیمهای تاریخ معاصر ثبت خواهد کرد.

علیرغم تداوم سرکوب، شکنجه و کشتارهای تا کنونی جمهوری اسلامی ایران، بدون شک همگامی و همراهی نیروهای مبارز و انقلابی با حرکت و تلاش رو به گسترش کارگران و زحمتکشان، وخیزش-های پراکنده ی مردمی در گوشه و کنار ایران می تواند در اعتلا بخشیدن و تبدیل آن به یک جنبش عمومی موثر باشد. جنبشی که در گسترش و تداوم خود با یک قیام مسلحانه ی توده ای به سال های جهمی جمهوری اسلامی ایران پایان خواهد داد.

احمد - ۲۸ مرداد ۱۳۸۴

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت



از "موزه ی ابزار شکنجه و مرگ" آلمان تا شکنجه گاه های ایران

روزیکشنبه دهم جولای ۲۰۰۵ همراه با دورفیک دیگر مشغول گردش در شهر کوچک "رودس هایم" واقع در کنار رود راین آلمان بودیم. هوا بسیار گرم و مرطوب و ریزش عرق بر تنمان کمی آزاردهنده بود. قسمتی از شهر بافت معماری قدیمی خود را حفظ کرده بود. با کوچه های باریک و سنگچین شده که پیش شاخه های انگور بر دیوار خانه ها و رستوران ها، زیبایی چشم نوازی به فضای شهری داد. در فضای آرام و تماشایی شهر در کنار ورودی ساختمانی قدیمی نوشته ای به زبان آلمانی نظر ما را به خود جلب کرد. موزه ی نمایش ابزار و روش های شکنجه ی دوران قرون وسطای اروپا بود. دورانی که حاکمان قرون وسطایی اروپا زیرلوای اقتدار بی چون و چرای انگیزاسیون کلیسا، انسان و آزادی را به تباهی کشانیدند.

تصمیم گرفتن برای رفتن به تماشای چنین موزه ای برایمان کمی دشوار بود. چرا که ما را به شکنجه گاه های اوین، قزل حصار، گوهردشت و دیگر زندان های مخوف جمهوری اسلامی ایران می برد. زندان هایی با ابزار و شکنجه های قرون وسطایی که خود در دهه ی ۶۰ تجربه کرده بودیم. سر انجام با گام های نامطمئن برای ورود به موزه از پله ها پایین رفتیم. موزه در زیرزمین ساختمانی برپا شده بود که در همان بدو ورود احساس دردمندانه ی دخمه های زندان و شکنجه را در جان آدمی می ریخت. با دیدن اولین ابزار شکنجه و مرگ، سرمای آزار دهنده ای در رگام جاری شد؛ زندانی ای را با پایهای باز وارونه از سقف آویزان کرده بودند و دو جلد با اره ای بزرگ در حال شقه کردن زندانی از میان دو پایش بودند. زندانی ی دیگری را در قفسی جای داده و آویزان کرده بودند. شکنجه و مرگ تدریجی با اعمال گرسنگی و تشنگی. اسکلت زندانی محکوم در قفس آویزان شده، بر جای مانده بود. در گوشه ای دیگر زندانی ی در حال شکنجه روی تخت خوابیده بود. زندانی از پشت روی تخت شکنجه که از چوب های گرد قلنان که میخ های چوبی بر روی آن تعبیه شده بود کشیده می شد و همزمان شلاق بر بدن زندانی فرود می آمد. در قسمت دیگری از موزه وجود جلاخان با چهره های پوشیده که فقط چشم های گرگیشان پیدا بود، نه تنها وحشت را در دل قربانیان خود که بعد از گذشت قرن ها در جان من بیننده ی آن صحنه های دردمندی مرگ و زندگی می ریخت. سکوت، تنهایی و نگاه دردمندانه ی ماکت های زندانی ی در حال شکنجه و زنجیرو بند، با لخته های جاری خون و اشک، جانم را در غربت غریبانه ای به هم فشرد. فضای حاکم بر

موزه من را به یاد عزیز فدایی مان سعید سلطانیور برد که در مقاله ای در رثای آزادی و پاسداشت آن نوشته بود: ای آزادی چه بسیار انسان هایی که از برای تو شکنجه و قربانی شده اند و چه جان-ها و از خود گذشتگی هایی که در طول تاریخ به پای تو ریخته شده است. و آنگاه فریاد بر کشیده بود: از اینرواگر سراسر تاریخ را نیک بنگریم از چنگال تاریخ خون می چکد. (۱)

و اینک در جای جای این موزه ی تاریخی نمایش "ابزار و روش های شکنجه و مرگ" و در چهره ی یکایک قربانیان تاریخی آن، آوای سعید در گوشم طنین انداز بود: اگر سراسر تاریخ را نیک بنگریم از چنگال آن خون می چکد.

آخرین ابزار شکنجه را در کنار یک زن و مرد جوان آلمانی به تماشا نشستیم و همزمان از در خروجی موزه خارج شدیم. گرمی آفتاب بیرون با طنین صدای غم گرفته ی جوان آلمانی بر سردی جانم نشست: چقدر نفرت انگیز بود.

آنچه را که اروپا و شهروندانش در مورد زندان و شکنجه و بند پیشتر پشت سر گذاشته اند؛ شهروندان ایران در ۲۵ سال اخیر در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، با پوست و جان و استخوان خویش تجربه کرده-اند. چنین مقایسه ای شاید در نگاه اول صدای اعتراض کسانی را بر انگیزد. اما با کمی تأمل فکر می کنم آن ها نیز با من هم صدا شوند. ابعاد و بزرگی جنایت، شکنجه، زندان و نابودی انسان فقط در ظرف تاریخی زمان و مکان وقوع آن قابل فهم است. اگر امروز یک انسان را به صلیب بکشند عمق این جنایت، از به صلیب کشیده شدن شش هزار برده-ی رومی در قیام "اسپارتاکوس" بیشتر خواهد بود که حدود دویست سال قبل از میلاد مسیح به وقوع پیوست. اگرچه نفس شکنجه و جنایت همیشه جنایت است اما بزرگی آنرا زمان و مکان تاریخی آن تعریف میکند. امروز انسان را به تخت شکنجه بستن، شلاق بر کف پاها و پشت او فرود آوردن و در این میانه انسان هایی را با بدنی لخته لخته شده به کام مرگ فرستادن هزار بار فجیع تر و جنایت بارتر از شکنجه و مرگی خواهد بود که چند قرن پیش در دوران قرون وسطایی انگیزاسیون کلیسا، انسان را در قفس آویزان میکردند تا بر اثر گرسنگی و تشنگی جان ببازد و سپس طعمه ی پرندگان و کرکس ها گردد.

امروز جنایت مرگبار سنگسار کردن حتا یک زن و مرد ایرانی در ملاء عام، هزار بار هولناک تر و فجیع تر از شقه کردن انسان هایی خواهد بود که چند قرن پیش در اروپا صورت می گرفت که در موزه ی ابزار شکنجه و روش های مرگ در

شهر "رودس هایم" آلمان به نمایش گذاشته شده بود.

امروز به بند کشیدن زنان ایران در زیر پوشش اجباری حجاب اسلامی، هزار بار جنایت بارتر از سوزاندن "ژاندارک" این زن مبارز و قهرمان آزادیخواهی فرانسه خواهد بود که حاکمان قرون وسطایی اروپایی در سال ۱۴۳۱ با همدستی کلیسا او را به اتهام "جادوگری و پوشیدن لباس "مردان جنگجو" در آتش سوزاندند.

ابزار شکنجه ی "تابوت" و "قیامت" در زندان جمهوری اسلامی آنهم در دوران روشنگری، مدرنیته و گستردگی سازمان های دفاع از "حقوق بشر" از بسیاری از ابزارهای شکنجه و مرگ قرون وسطایی حاکمان اروپایی مخوف تر و مرگ آفرین تر بوده است.

قتل عام هزاران زندانی سیاسی محکوم در زندان های جمهوری اسلامی ایران به فرمان خمینی و توسط سرکردگان رژیم ایران در مرداد و شهریورماه ۶۷ در مقایسه با بسیاری از آدم کشی ها و جنایت های دوران بربریت انگیزاسیون قرون وسطایی اروپا صدها گام جلوتر بوده است. اما دولت های اروپایی که امروز به درستی برای یادآوری و زنده نگه داشتن آنچه دویست سال پیش و بیشتر بر شهروندان آنان گذشته به برپایی موزه-ی ابزار و روش های شکنجه و مرگ اقدام می کنند در مقابل همه ی توحش ها و بربریت های قرون وسطایی جمهوری اسلامی ایران سکوت کردند و یا در بهترین حالت به ممانعت با جمهوری اسلامی ایران پرداختند و تنها با استفاده از جنایت های بیشمار رژیم ایران به عنوان اهرم فشار در بستن قراردادهای کلان اقتصادی _ تجاری سود بردند.

برای نشان دادن رفتار فریبکارانه-ی حاکمان کشورهای متمدن غربی و اروپایی فقط بیان یک نمونه از دهها نمونه-ی سیاست های ممانعتگرانه ی این دولت ها بسنده خواهد بود تا عمق سیاست همگامی دول اروپایی با جمهوری اسلامی ایران را به نمایش بگذارد.

دنیای آزاد، دنیای مدعی دموکراسی بورژوایی، دنیای مدعی پاسداشت حقوق بشر و حرمت انسان ها، و در این میانه بطور اخص کشورهای اروپایی باید پاسخگوی رفتار دو گانه، ممانعتگرانه و عوامفریبانه ی خود در همراهی با نقض ابتدایی ترین حقوق انسانی زنان ایران توسط جمهوری اسلامی ایران باشند.

دولت های اروپایی برای دست-یافتن به سودهای کلان اقتصادی و بستن قراردادهای تجاری به سخیف ترین شکلی به سیاست

از صفحه ۱۰

از "موزه ی ابزار شکنجه و ..."

اجباری حجاب اسلامی رژیم ایران نه فقط تن دادند که تحت پوشش تئوری دفاع از نسبییت فرهنگی به توجیه رفتار سخیفانه ی خود نیز پرداختند.

دولت های اروپایی در طول بیش از ۲۵ سال در میزبانی از وزرا، سفرا و دیگر نمایندگان جمهوری اسلامی ایران زیر پوشش فریبکارانه ی پاسداشت فرهنگ دینی حاکمان ایران، از آداب و سنن ملی و فرهنگی خود دست برداشتند و آنگاه که خود نیز به ایران سفر کردند تابع فرهنگ و سنن واپسگرایانه ی جمهوری اسلامی ایران شدند. وزرا و نمایندگان زن کشورهایشان حجاب اسلامی را بر سر کردند و کسی از این دولت مردان متمدن مدافع پاسداشت نسبییت فرهنگی پاسخگو نشد که این چه نسبییت فرهنگی است که همواره فقط یک طرف معادله موظف به پاسداشت آداب و سنن قرون وسطایی طرف دیگر است و آن دیگر هیچ وظیفه ای در احترام گذاشتن به فرهنگ طرف مقابل ندارد.

دولت های اروپایی نیازی نداشتند به دفاع از نقض حقوق زنان ایران برخیزند و خود را با جمهوری اسلامی ایران درگیر سازند. آنان اگر تنها به دفاع از آداب و سنن خود می پرداختند و از حرمت زنان کشورهای خود در مقابل نقض آشکار حقوق انسانی شان توسط جمهوری اسلامی ایران دفاع میکردند، امروز ما در شرایط عادلانه تری قرار داشتیم. بنابراین دولت های اروپایی باید در مقابل تاریخ، وجدان های بیدار و مدافع حقوق انسان ها پاسخگوی رفتار فریبکارانه ی خود باشند.

ایجاد موزه و نمایشگاه ابزار و روش های شکنجه و مرگ بدون شک برای ایجاد نفرت، کینه جویی و انتقام گیری نیست بلکه برای زنده نگه داشتن تاریخ و بیداری وجدان بشریت برای جلوگیری از تکرار شکنجه و جنایت است. شکنجه و جنایتی که هر روز

از صفحه ۳

مبارزه برای ...

عرصه های مختلفی اکوادور را زیر سیطره ی خود دارد. برای مثال پایگاه هوایی مانانا در اکوادور محل تردد هواپیماهای نظامی و جنگنده های آمریکایی است که برضد نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (FARC) عمل می کنند. امپریالیسم آمریکا هواپیماهای جاسوسی و جنگنده ی خود را به اکوادور می فرستد تا به دولت شبه فاشیستی نوریبه در کشور همسایه برای اجرای «طرح کلمبیا» جهت نابودی نیروهای مسلح انقلابی یاری رساند.

در ایران و بسیاری کشورهای دیگر با ابزارها و افکار قرون وسطایی در مقابل سکوت و رفتار مماشاتگرانه ی دولت های متمدن اروپایی تکرار می شود.

همزمان با برپایی موزه ی "ابزار شکنجه و مرگ قرون وسطایی" در شهر "رودس" هایم" آلمان هفده امین سالگرد کشتار و قتل عام سراسری هزاران زندانی سیاسی که توسط جمهوری اسلامی ایران در مرداد و شهریورماه ۶۷ به وقوع پیوست فرا رسیده است. جنایتی که به فرمان مستقیم خمینی توسط رهبران و عوامل جمهوری اسلامی صورت گرفت که بدون شک در تاریخ و ذهن مردم ایران و همه ی وجدان های بیدار جهان به عنوان یکی از فجیع ترین جنایت های حکومت ۲۷ ساله ی جمهوری اسلامی ایران ثبت خواهد شد.

با گرمی داشت یاد جان باختگان قتل عام زندانیان سیاسی ایران در تابستان ۶۵ و دیگر جان باختگان دوران سراسر سرکوب و شکنجه و مرگ در جمهوری اسلامی ایران در مبارزه ای پیگیر، برای نابودی شکنجه و مرگ به ایجاد جامعه ای عاری از ستم طبقاتی بیاندیشیم که زان پس ابزار و روش های شکنجه و مرگ را نه فقط در موزه های کشورهای اروپایی بلکه در ایران و جهان به تماشا بنشینیم

احمد موسوی - ۹ آگوست ۲۰۰۵

(۱) این مقاله جزء آخرین نوشته های رفیق سعید سلطانی بود. سعید در این مقاله به بررسی تاریخی روند مبارزات آزادیخواهانه و تلاش و جانفشانی انسان ها در راه بدست آوردن آزادی میپردازد. او حتا فرصت نیافت خود شاهد چاپ نوشتار خود باشد. مقاله یاد شده بعد از اعدام سعید توسط جنایتکاران جمهوری اسلامی ایران در روز ۳۱ خرداد ۶۰ و جانفشانی او در راه آزادی و سوسیالیسم در نشریه ی کار، ویژه ی یادمان عزیز فدایی مان انتشار یافت. انگار سعید مقاله را در رثای خودش نوشته بود.

از صفحه ۲ کابینه جدید و ...

بنابراین از هر جهت که به مسئله نگاه کنیم، ادعای رئیس جمهور حکومت اسلامی در مورد "رفع مشکل معیشت و ایجاد اشتغال" جز یک ادعای توخالی چیز دیگری نیست. پس تکلیف و عده هایی که در مورد برقراری "عدالت"، رفع مشکل معیشت و ایجاد اشتغال، "بهداشت و درمان"، "آموزش"، "مسکن"، و غیره و ذالک به مردم داده اند چه می شود؟

پاسخ روشن است: همان خواهد بود که وعده ۸ سال پیش در مورد آزادی و حقوق سیاسی و مدنی مردم. اینان در نهایت برای حفظ خود و رژیم شان باتوجه به وعده هایی که به مردم داده اند و هم اکنون نیز پی در پی آنها را تکرار می کنند، ناگزیرند لاقفل در کوتاه مدت، بخشی ولو کوچک از درآمد نفت را به هزینه های اختصاص دهند که بیش از این برگرده نوده های زحمتکش فشار وارد نیاورد. مانع از افزایش بهای برخی کالاها و خدمات گردند. در محدوده ای هزینه های بهداشتی و آموزشی راکاهش دهند و امکانات بیشتری در اختیار گداخانه های خود نظیر کمیته های امدادشان بگذارند و اقداماتی در همین حدود. تمام ادعایشان در مورد برقراری "عدالت" در خوشبینانه ترین حالت همین خواهد بود و بس، آن هم در کوتاه مدت. معضل نوده های کارگر و زحمتکش، اما، همچنان لاینحل باقی خواهد ماند و فوری ترین مطالبات آنها تحقق نیافته و در دستور کار.

کمک های مالی

کانادا

نفسه ناصری	۳۰	دلار
ستاره	۴۰	دلار
لاکومه	۳۰	دلار

سوئیس

سعید سلطانیور	۲۰۰	فرانک سوئیس
سیامک اسدیان	۲۰۰	فرانک سوئیس

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

مبارزه طبقاتی ورهائی زنان (۵۴)

در این شماره نشریه کار ترجمه بخش پایانی "ریشه های طبقاتی جنبش زنان" و بخش نخست فصل دیگری از کتاب "مبارزه طبقاتی و رهائی زنان" نوشته تونی کلیف را می‌خوانید.

ریشه های طبقاتی جنبش زنان

ادامه

جنبش رهایی زنان، جویای اهداف دیگریست:

«زنانی که در دنیای بیرون از خود، آلترناتیوهای چندانی ندارند، می‌خواهند گروه‌های فمی‌نیستی خود را به یک سبک زندگی تبدیل کنند. این گروه‌ها، به جای تلاش در تغییر نهادهای جامعه، که مستلزم ورود به جامعه و درگیری با آن است، خود، یک "آلترناتیو" می‌شوند... گروه بایستی یک خانواده باشد، یک سرپناه، یک سبک زندگی، مکانیسمی برای کسب زندگی. به طور خلاصه، گروه فمی‌نیستی بایستی جای نقش سنتی شوهر و خانواده هسته‌ای را بگیرد. و سرانجام، گروه به جای یاری رسانی به زندگی اجتماعی اعضا، به خود آن زندگی تبدیل می‌شود.»

یک فمی‌نیست مشهور آلمانی در آغاز سده گفت که "جنبش زنان، حاصل یک جریان فردگرایانه و لیبرال تاریخی است... اعتقاد... به تقدس آزادی فردیست که... زنان را به سوی مبارزه برای آزادی خود از بندهای فکری، اقتصادی و قانونی سوق می‌دهد." از این رو، فمی‌نیست‌ها بر فردیت تأکید دارند. در برابر آن، مارکس "سرشت انسان" را "کلیت مناسبات اجتماعی" می‌داند.

«هر چه عمیق‌تر به گذشته تاریخ نظر افکنیم، درمی‌یابیم که فرد و در نتیجه، فرد تولیدکننده نیز وابسته و متعلق به یک کل بزرگتر ظاهر می‌شود... انسان به متعارف‌ترین معنایش یک حیوان سیاسی است، نه صرفاً حیوانی اجتماعی، بلکه حیوانی که فقط در درون جامعه می‌تواند فردیت خود را بروز دهد. تولید، توسط یک فرد جدا مانده بیرون از جامعه... همان اندازه یابو است که فرض تکوین زبان، بدون افرادی که با یکدیگر زندگی و صحبت کنند.»

مارکس در سال‌های آخر عمر خود نوشت: "روش تحلیلی من، نه از انسان، بلکه از یک دوره معین اقتصادی جامعه آغاز می‌کند."

فردگرایی قدیمی خرده بورژوازی در اشتیاق به استمرار خود-کارفرمایی ریشه داشت؛ فردگرایی خرده بورژوازی جدید، در پیشرفت شغلی ریشه دارد. در صورت وجود امکان پیشرفت شغلی، کم بهره گان چشم امید خود را به جای عمل جمعی به ارتقاء فردی می‌دوزند. از این روست که در طبقه جدید، این نگرش غالب است که دستاورد فردی، به آموزش، اراده و تلاش، بستگی دارد.

دیدگاه طبقه کارگر، به کلی خلاف این نگرش است. در اینجا تأکید بر هم‌گونی است - جایگاه اجتماعی هر فرد، سنت و طبقه‌ای که در آن زاده می‌شود، تعیین می‌کند. کارگری که به یک سازمان، مثلاً اتحادیه، می‌پیوندد، می‌خواهد وضعیت خود را به طور جمعی بهبود بخشد. هدف مردان و زنان طبقه متوسط جدید از پیوستن به گروه‌های مختلف، مثلاً انجمن‌های صنفی و کلوب‌های نخبگان، آن است که با بهره جویی از آن‌ها، روابط شغلی خود را توسعه دهند و موقعیت فردی خود را تقویت و تثبیت کنند. حتا هنگامی که به عضویت اتحادیه‌هایی مانند اتحادیه ملی معلمان یا اتحادیه کارمندان دولتی NALGO در بریتانیا، در می‌آیند، بسیاری از صاحب‌منصبان، بین آرزوی جمعی به بهبود شرایط همه و امیال فردگرایانه برای ترقی شغلی، متزلزلند.

حتا رادیکال‌ترین اعضای جنبش رهایی زنان، که خود را سوسیالیست می‌دانند، تأکیدشان بر فردگرایی است، تا پیشرفت جمعی به عنوان پیش شرط آزادی فرد. و این آن چیزی است که مارکس "سوسیالیسم خرده بورژوایی" می‌نامد. مارکس در **مانیفست کمونیست**، "سوسیالیسم خرده بورژوایی" را، از آن رو که سرمایه‌داری را به باد انتقاد گرفته بود، تحسین می‌کند، اما همچنین نشان می‌دهد که سهم اثباتی‌اش به خاطر فردگرایی‌اش، ناچیز بود و از همین رو با ریشه‌های حیوانانه ناشی از نوپیدی به فرجام رسید.

فمی‌نیست‌های رادیکال کنونی می‌کوشند ایده آل بورژوائی آزادی فرد را از واقعیت جامعه غیر آزاد بورژوایی جدا سازند؛ آن‌ها فرد را از اجتماع جدا می‌کنند. این امر در شعار جنبش رهایی زنان "خصوصی، سیاسی است" جلوه‌ی نمادین خود را می‌یابد. این شعار، با بازتعریف سیاست و نفی عمل جمعی که هدفی سیاسی داشته باشد، سیاست را به امری شخصی تبدیل می‌کند.

استدلال غالب در میان جنبش زنان - مانند "انقلاب در رختخواب" جرمانیا گریب - آن است که زنان بایستی خود را از نگرش‌های

سرکوبگرانه پدرسالارانه آزاد سازند. مارکسیست‌ها استدلال می‌کنند که این نگرش نیست که زندگی ما را تحت کنترل خود دارد، بلکه این شرایط اجتماعی، قدرت واقعی سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌دارانه است که زنان، مردان و کودکان بایستی خود را از شر آن‌ها رها سازند.

وجه جدایی‌ناپذیر دیگر "سیاست شخصی"، "ارتقاء آگاهی" است. تا جایی که عضویت طبقه متوسط جدید "هیچ انجمن، هیچ پیوند سراسری و هیچ سازمان سیاسی را ایجاد نکند" (با استفاده از کلمات مارکس درباره دهقانان فرد گرا)، "ارتقاء آگاهی" زمینه مشترک مفیدی است برای ایجاد گروه‌های بی‌تعین و فراطبقاتی. جوآن کاسل توضیح می‌دهد:

«... "آگاهی" اصطلاحی است مبهم که به یک تجربه شخصی ذهنی برمی‌گردد. در جنبش زنانی که فعالین آن، بدون بررسی مضمون‌های متفاوت آگاهی فردی، به توافق برسند که آگاهی ارتقا یافته است، این ابهام می‌تواند منبع قدرت جنبش زنان گردد. در جنبشی که فعالین آن دیدگاه‌های بسیار متفاوتی دارند، بحث درباره ارتقا آگاهی وحدت بخش‌تر است تا بررسی مضمون آن آگاهی.»

"ارتقاء آگاهی" برای زنان و مردان طبقه کارگر، بیگانه است. آن‌ها وارد سیاست نمی‌شوند تا خود را درک کنند و آگاهی‌شان را بالا ببرند. آنها به یک سازمان ملحق می‌شوند زیرا خواهان قدرت جمعی برای تغییر شرایط خود، و دگرگونی جهان هستند.

وجه دیگر "سیاست شخصی" تأکید بر تغییر سبک زندگی از طریق امتناع از ازدواج، ایجاد "انجمن‌های آزاد"، تجربه عشق آزاد است. این امر این زنان را از اکثریت زنان طبقه کارگر جدا می‌سازد. از نظر زنان طبقه کارگر، یک "سبک زندگی آزاد" را حقوق، مخارج ضروریات و شرایط مسکن تعیین می‌کند.

به همان اندازه که "سیاست‌های شخصی"، زن منفرد را از زن اجتماعی جدا می‌کند، سیاست فمی‌نیست‌های هم‌جنس‌گرا رواج می‌یابد؛ آن‌ها قلمروهای محصور را ایجاد می‌کنند که مردان بدان‌ها راه ندارند.

جنبش رهایی زنان، بدون تکیه گاهی در میان طبقه کارگر سازمان یافته و در غیاب مبارزه توده‌ای کارگران، در یک گرداب فرو می‌رود، به روابط شخصی، یا در مورد معدودی که بخت یاری می‌کند، به نویسندگی یا کارهای آکادمیک پناه می‌برد و از هر گونه تلاش برای تغییر دنیای پر از بحران، کناره‌می‌جوید.

دو گرایش در فمی‌نیسم - جدایی‌طلبی و اصلاح‌طلبی - به هم نزدیک هستند. جدایی‌طلبان، با تلاش برای ایجاد واحه‌های آزاد

در درون همین سیستم، خروج از ساختار اجتماعی کنونی را برمی‌گزینند؛ رفرمیست‌ها با تلاش برای تغییری ناچیز در سیستم سرمایه‌داری، به نحوی که در رأس هرم قدرت جایی برای معدود افراد فراهم آید، خود را با این سیستم، منطبق و همساز می‌کنند.

کارگری که به سوسیالیسم روی می‌آورد، خود را با طبقه‌اش تعریف می‌کند. یک عضو طبقه متوسط برای روی آوری به سوسیالیسم، باید پیوندهایش را با محیط اجتماعی طبقه متوسط بگسلد، و از نظر فکری و جسمی به پرولتاریا ملحق شود. این وظیفه‌ی بسیار دشوار است و معدودی از عهده انجام آن برمی‌آیند.

حتا آن بخش‌هایی از جنبش زنان که از طبقه کارگر صحبت می‌کنند، معمولاً نقش آن را به ابزار کمکی جنبش خود تنزل می‌دهند. مبارزه طبقاتی به نمایشی جانبی و خارج از صحنه وسیع جنبش زنان، جنبش سیاهان یا هر جنبش دیگری، تقلیل می‌یابد. از دیدگاه آنان، طبقه کارگر موضوع تاریخ نیست؛ در بهترین حالت جزئی است در میان گروه بندی‌های متنوع و گسترده چپ. نتیجه‌گیری مانیفست کمونیست درباره "سوسیالیسم خرده بورژوازی" - یعنی دشمن سوسیالیسم پرولتاریایی - امروزه در مورد کل جنبش فمی نیستی، حتا رادیکال‌ترین عناصر آن، قابل کاربرد است. توسل به اخلاق، تنها، بی‌چارگی و بی‌اس عمومی در برابر دولت سرمایه‌داری را که پیوسته اقتدارگراتر و مستبدتر می‌شود، افزایش می‌دهد.

خانواده:

سرپناهی در یک دنیای سنگدل؟

خانواده در نظام سرمایه‌داری مکانی است برای پرورش کودک، تغذیه و بازتولید در یک دنیای خصوصی و جدا از اجتماع و از این رو، یکی از ریشه‌های بی‌همتای ستم بر زنان در خانواده قرار دارد. از آن جایی که خانواده بخشی از رو بنای اجتماعی است و به افکار و عواطف مردان و زنان، کودکان و بزرگسالان شکل می‌دهد، به بررسی تأثیر خانواده معاصر بر جنبه عاطفی زندگی مردم می‌پردازیم.

در نیمه دوم سده نوزدهم، زنان و مردان کارگر از خانواده به مثابه مکان آسایش و پناهگاهی در برابر دهشت‌های جامعه صنعتی که زنان، کودکان و مردان را تهدید می‌کرد و نماد آن، بی‌بواخانه (یا نوانخانه) بود، حمایت می‌کردند. نفوذ افکار بورژوازی در میان طبقه کارگر به اعاده حیثیت خانواده نزد کارگران یاری می‌

رساند. "خانه مرد، قلعه اوست" کلیشه‌ای بود که پدید آمد. شعار "Home sweet Home"، که اولین بار در دهه ۱۸۷۰ شنیده شد، "تقریباً به دومین سرود ملی" تبدیل گشت. کمتر دیواری در خانه‌های کارگری بود که مزین به نوارهای کاغذی رنگی ۹ اینچ در ۱۸ اینچی نشده باشد که شادی‌های خانگی را نوید می‌دادند. نوارهایی با چنین شعارهایی: "هیچ‌جا، خانه نمی‌شود"، "مترک باد خانه ما"، "خدا سرور این خانه است"، "خانه، آشیانه‌ی است که همه چیز در آن بر وفق مراد است". جان راسکین نوشت: "خانه مکان آرامش است؛ سرپناهی نه تنها در برابر تمام آسیب‌ها، بلکه در برابر تمام وحشت‌ها، تردیدها، و فراق‌ها ... اگر اضطرابات دنیای بیرون به آن راه پیدا کند... این دیگر خانه نیست."

مارکس در "دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی" (۱) به انفصال در احساسات مردان طبقه کارگر نسبت به خانه و محل کار اشاره کرد:

«کارگر ... در خانه، فقط خود را بیرون از محل کارش احساس می‌کند و در محل کارش، خود را تهی از خود. او زمانی خود را در خانه احساس می‌کند که کار نمی‌کند و زمانی که کار می‌کند خود را در خانه احساس نمی‌کند... مرد (کارگر) فقط هنگام برآوردن نیازهای غریزی‌اش مانند خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی احساس می‌کند فعالیت‌های آزادانه انجام می‌دهد، یا در بهترین حالت در سکنا گزیدن و لباس پوشیدن و غیره».

برای زن خانه دار، حتا این امکان نیز وجود ندارد، زیرا خود "خانه"، کانون موقعیت از خود بیگانه او است. از او انتظار می‌رود به مراقبت و پرورش دیگران بپردازد، بی آن که مکان یا چشم اندازی برای خود او وجود داشته باشد.

فصل کنونی، با تمرکز بر خانواده طبقه کارگر، می‌کوشد نشان دهد که خانواده، هم حمایت‌گر و ستم‌گر است، هم سرپناهی در برابر دنیای از خود بیگانه‌ی بیرونی، و هم یک زندان. ما نخست نشان خواهیم داد، که چرا خانواده، نهادی ستمگر است؛ دوم، هم بر مردان و هم بر زنان ستم وارد می‌کند؛ سوم، بر کارگران بیش از سایر طبقات ستم وارد می‌کند؛ چهارم، با وجود این همه، از آن رو نهادی پذیرفته شده است، که در دنیای سرمایه‌داری، هنوز نوعی پناهگاه است؛ و سرانجام، نهاد خانواده بر افرادی نظیر همجنس‌گرایان مرد و زن که در چارچوب آن نمی‌گنجند، شدیدترین ستم‌ها را وارد می‌کند.

دیدگاه غالب نسبت به خانواده به مثابه نهادی تغییرناپذیر و ابدی، اکثر نویسندگان را به سوی انتزاع آن از ساختار طبقاتی جامعه

سوق داده است. البته خانواده طبقه کارگر و خانواده طبقه متوسط از نظر شکل، تشابهاتی با یکدیگر دارند: خانواده هسته‌ای متشکل از پدر، مادر و کودکان مواجه با مسائلی از قبیل کار، پرورش کودک، روابط شخصی و اوقات فراغت است، اما در زیر این شکل ظاهری، تفاوت‌های مضمونی عمیقی وجود دارند که در جایگاه طبقاتی خانواده‌ها ریشه دارد. تأثیر دنیای بیرون بر خانواده طبقه کارگر کاملاً با تأثیر آن بر خانواده طبقه متوسط تفاوت دارد.

اکثر تحقیقات درباره خانواده امروزی، محدود به تحقیق درباره خانواده‌های متوسط سفیدپوستان است. تنها دو تحقیق، مستثنی هستند: "ازدواج یقه آبی" اثر میرا کوماروفسکی، که بررسی دقیقی از خانواده کارگر آمریکایی است و در سال ۱۹۵۹ تکمیل شده است و کتاب درخشان لیلیان رایبن به نام "دنیای رنج: زندگی در خانواده طبقه کارگر". در بریتانیا تحقیقاتی از این نوع انجام نشده است. با وجود این، نتایج این دو تحقیق در شناخت خانواده‌های کارگری در همه جوامع سرمایه‌داری پیشرفته و از جمله بریتانیا، دارای اهمیت عام است و تحقیقات مشابه در بریتانیا، برداشت‌های اصلی نویسندگان آمریکایی را، علیرغم اختلاف مکانی و زمانی، تأیید می‌کند. من از این دو کتاب بسیار بهره برده‌ام.

در هر دو کتاب، زنان کارگر مورد مصاحبه از خود به عنوان همسر و مادر صحبت می‌کنند - به عنوان زنان خانه دار و نه کارگران مزدبگیر. این برداشت زنان از خود، که در تناقض با شرایط واقعی آنها قرار دارد که هم مزدبگیر و هم خانه دار هستند، از دو عامل اصلی نشأت می‌گیرد: ابتدا، افکار عقب‌تر از واقعیت هستند؛ دوم، مادامی که خانواده خصوصی برجاست، مردان خود را نه تنها پدر بلکه مزدبگیر تلقی می‌کنند و زنان، گرچه مزدبگیر هستند، عمدتاً خود را مادر می‌دانند. اکثر زنان کارگر، برخلاف زنان دارای مشاغل جالب و امکان پیشرفت حرفه‌ای، حتا در هنگام کار، در فکر خانه خود و نگران آن هستند. و البته اوقاتی در زندگی اکثر زنان کارگر وجود دارد، مانند هنگام بارداری یا زایمان و نگاهداری از نوزاد، که از نظر مالی کاملاً به شوهر خود وابسته‌اند، و بنابراین خود را "فقط خانه دار" تلقی می‌کنند. حتا نزد زنانی که نیمه وقت کار می‌کنند، مانند دو پنجم زنان کارگر بریتانیا در حال حاضر، خانه‌داری نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. و مجدداً سیستم آموزشی نیز دختران را به گونه‌ای تربیت می‌کند که خود را زن خانه دار - همسر و مادر - تصور کنند و نه کارگر.

خلاصه ای از اطلاعیه ها و بیانیه های سازمان

"اعتراض کارگران خودروسازی میدل باس به بیکاری" عنوان اطلاعیه ای است که سازمان ما در تاریخ ۳۰ / ۵ / ۱۳۸۴ انتشار داد.

در این اطلاعیه آمده است که گروهی از کارگران کارخانه خودروسازی میدل باس خرمشهر، در اعتراض به تعطیل این کارخانه، بلاتکلیفی، بیکاری و پرداخت نشدن حقوق و مزایای خود در چند ماه گذشته، صبح روز یکشنبه با اجتماع در محل کارخانه خواهان تحقق مطالبات خود شدند.

اطلاعیه سپس می افزاید که این کارخانه متعلق به وزارت دفاع جمهوری اسلامی است و تنها چند ماه پیش افتتاح شده بود. در هفته های اخیر بردشت بیکار سازی ها افزوده شده است و هزاران تن دیگر از کارگران کارخانه ها با سرنوشت مشابهی روبرو شده اند.

در پایان این اطلاعیه، سازمان خواهان بازگشت کارگران میدل باس به سر کار و پرداخت حقوق و مزایای معوقه آنها شده است.

روز ۷ شهریور ماه، صدها کارگر کارخانه نازنخ قزوین و بازنشستگان این کارخانه در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود و مطالبات بازنشستگی در مقابل دفتر احمدی نژاد، رئیس جمهور حکومت اسلامی اجتماع نمودند و خواهان تحقق مطالبات خود شدند.

سازمان ما اطلاعیه ای در ارتباط با این حرکت کارگری انتشار داد و ضمن انعکاس مبارزه و مطالبات کارگران نازنخ، خواهان تحقق فوری حقوق و مزایای معوقه کارگران سراسر ایران، از جمله کارگران نازنخ قزوین گردید.

کارگران نازنخ، باتجمع خود در مقابل دفتر احمدی نژاد، خواستار حضور وی در جمع خود و پاسخ به مطالبات کارگران شدند.

این اطلاعیه همچنین اشاره می کند که در روزهای گذشته نیز تعدادی از کارگران کارخانه های دیگر، از جمله کارگران کارخانه قند دزفول در اعتراض به معوق ماندن دستمزد و مزایای خود به تجمع، تحصن و تظاهرات روی آوردند.

اخباری از ایران

اعتراض کارگران شهرداری آبادان

جمعی از کارگران شهرداری آبادان در اعتراض به عدم دریافت چندین ماه حقوق و مزایای خود ۲۵ مرداد در مقابل ساختمان شهرداری این شهر تجمع کردند.

تحصن کارگران شهرداری کرج

جمعی از کارگران قراردادی شهرداری کرج ۲۹ مرداد در اعتراض به عدم دریافت حقوق و مزایای ۳ ماه گذشته خود دست به تحصن در برابر شهرداری کرج زدند.

اعتراض پرستاران بیمارستان "خورشید"

۱۵۰ نفر از پرستاران و کارکنان بیمارستان خورشید اصفهان و به نمایندگی از جانب ۴۰۰ پرسنل این بیمارستان روز دوشنبه ۲۴ مرداد در اعتراض به عدم پرداخت مطالبات معوقه خود در محوطه این بیمارستان به مدت یک ساعت اجتماع کردند.

اعتراض کارکنان اداره چای

کارکنان اداره چای شمال در تاریخ ۱۸ مرداد و برای چندمین بار طی چند روز در محل اداره کل چای شمال و در اعتراض به انحلال اداره کل چای تجمع برپا کردند. در شمال ایران ۳۴ هزار هکتار باغ چای وجود دارد و ۱۸۰ کارخانه در رابطه با فراوری و تولید چای خشک فعال هستند.

بیکار سازی

کارخانه لوازم خانگی ایران ناسیونال اصفهان اخیراً به طور کامل تعطیل و ۲۰۰ کارگر باقیمانده کارخانه نیز به جمع بیکاران پیوستند.

بیش از ۱۷۰ کارگر شاغل در فروشگاه "قدس زرتشت" به صورت اجباری باز خرید شده و از کار بیکار شدند.

- از ابتدای سال ۸۴ تاکنون ۷ کارخانه در قزوین تعطیل و بیش از هزار کارگر این کارخانجات بیکار شدند.

- ۱۴ نفر از کارگران باسابقه معدن "قلعه زری" بیرجند از سوی کارفرما اخراج شدند.

- ۴۰ تن از کارگران بخش خدمات شرکت راه آهن "شرقی بنیاد" طی ماه های گذشته و به بهانه های مختلف از کار اخراج شدند.

- با انحلال شرکت "آریاوا" در قزوین ۹۰ کارگر این شرکت از کار بیکار شدند.

- ۱۸ کارگر رسمی کارخانه "سالمین" به

بازداشت شدگان فوراً باید آزاد شوند

روز یکشنبه ۱۶ مرداد، برهان دیوارگر کارگر اخراجی و عضو سندیکای کارگران خباز سقز، بازداشت و روانه زندان شد. نامبرده عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری و یکی از اعضای دوازده نفره هیئت مؤسس "تشکل سراسری کارگران بیکار" است که اخیراً اعلام موجودیت کرده است. در جریان اعتراضات توده ای در شهرهای مختلف کردستان نیز شمار زیادی از جوانان و اعتراض کنندگان دستگیر شده اند که بسیاری از آنان کماکان در بازداشت به سر می برند.

این اقدامات سرکوبگرانه، از سوی نهادها، احزاب، تشکل ها و افراد مختلفی هم در داخل و هم در خارج کشور مورد اعتراض واقع شده و خواستار آزادی بازداشت شدگان شده اند. روز چهارم شهریور ماه نیز "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" با صدور اطلاعیه مشترکی که به امضای "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری"، "انجمن فرهنگی- حمایتی کارگران، هیئت مؤسس اتحادیه سراسری کارگران بیکار" و "انجمن صنفی کارگران برق و قلزکار کرمانشاه" رسیده است، ضمن اعتراض به دستگیری و بازداشت برهان دیوارگر، خواستار آزادی فوری وی شده اند. معهدا جمهوری اسلامی تاکنون به هیچیک از این اعتراضات توجهی نکرده و از آزادی افراد بازداشت شده، امتناع کرده است.

برای آزادی افراد دستگیر شده، جمهوری اسلامی را بیش از پیش باید تحت فشار گذاشت.

بازداشت شدگان مرتکب هیچ جرمی نشده اند و بدون هیچ قید و شرطی فوراً باید آزاد شوند.

بهانه عدم اجرای دستورات مدیریت از کار اخراج شدند. کارگران فوق دارای ۱۵ تا ۲۰ سال سابقه کاری هستند. این کارخانه ۶۰۰ کارگر دارد که نیمی از آنها قراردادی هستند.

حوادث کار

۱۲ کارگر در حال بازگشت از محل کارشان در تهران به پاکدشت در اثر سقوط اتوبوس به کانال آب درگذشتند. ۱۵ سرنشین دیگر اتوبوس نیز مجروح شدند. این کانال آب بدون پوشش بوده و هر سال چندین نفر در این کانال کشته می شوند و مسولان جمهوری اسلامی، علی رغم شکایات مردم اقدامی برای نصب حفاظ در اطراف این کانال نکرده اند.

دهه ۶۰ و زندان‌های جمهوری اسلامی

نکته‌ی مهم این بود که مسئولین منتخب بند از سوی زیرهشت مورد پذیرش قرار گیرند. بدین معنا که این حق پذیرفته شود که مسئولین بند از سوی زندانیان انتخاب شوند و در میان همه‌ی مسئولیت‌ها، مسئول بند از همه مهم‌تر بود. در این سال‌ها، بارها شاهد کشاکش بین زندانیان و زندانیان سیاسی بر سر این موضوع هستیم و باز برای نمونه می‌توان به سالن ۳ آموزشگاه در سال ۶۵ اشاره کرد. بندی که حدود ۴۰۰ زندانی سیاسی داشت و در واقع همه گروه‌های سیاسی در آن بند حضور داشتند. در حالی که زیرهشت اولین مسئول منتخب بند را در عمل پذیرفت، در شرایط متفاوت‌تری مسئول بند بعدی و منتخب بند را نپذیرفت و عملاً در جریان انجام وظایف او سنگ اندازی کرد.

از موارد دیگری که در چارچوب محور دوم می‌توان به آن اشاره کرد، ورزش دسته جمعی است. زندانبان در سال ۶۶، در زندان اوین استفاده از حیاط (هاوختی) را منوط به عدم ورزش جمعی از سوی زندانیان سیاسی کرد و زندانیان سیاسی با نپذیرفتن این شرط از هاوختی محروم شدند. سال ۶۶، بند ۴ بالا (در زندان اوین)، هر روز ساعت هفت صبح شاهد حضور زندانیان سیاسی در راهروی بند و در کنار درب بسته آن بود. آن‌ها در راهرو ورزش دسته جمعی می‌کردند و حرکات یکپارچه‌ی آن‌ها به هنگام انجام حرکات ورزشی، چنان صدایی را تولید می‌کرد که گویی ساختمان زندان در حال لرزش است. این اعتقاد که بند محل زندگی ماست و زندانبان حق دخالت در امور آن را ندارد، روی دیگری نیز داشت و آن این که زندانیان سیاسی غذا، روزنامه و خرید از فروشگاه را در برابر درب بند تحویل می‌گرفتند و تحویل آن‌ها تا در برابر درب بند وظیفه‌ی زندانبان بود.

در سال ۶۶ زندانبان در زندان اوین مطرح کرد که خرید از فروشگاه از جمله روزنامه را باید زندانبان از پایین محوطه‌ی بیرونی ساختمان بندها تحویل گرفته و به داخل بند خود حمل کنند، آن هم با چشم بند. زندانبان نیز با طرح این موضوع که خارج بند محل زندگی و رفت و آمد ما نیست و دلیل آن هم رفت و آمد با چشم بند است، از پذیرش آن خودداری و در نتیجه از فروشگاه و روزنامه نیز محروم شدند. در واقع پافشاری و مقاومت زندانبان سیاسی بر خواست و حق خود یعنی ورزش دسته جمعی و عدم انجام وظایفی که به عهده‌ی زندانبان است، منجر به محروم شدن از امکانات بسیار مهمی چون هاوختی، فروشگاه و روزنامه شد.

تحویل نگرفتن غذا نیز از جمله موارد دیگر آن دوره است. زندانبان سیاسی از گرفتن غذایی که از کمیته و کیفیت متعارف آن دوره‌ی زندان پایین‌تر بود - آن هم علیرغم محرومیت از فروشگاه - خودداری می‌کردند. زندانبان به این ترتیب بر حقوق خود پافشاری کرده و این را به زندانبان اعلام می‌کردند.

محور سوم خواست زندانبان و یا به بیان بهتر مبارزه زندانبان، اعتراض به تفتیش عقاید و تن دادن به آن بود.

تفتیش عقاید در زندان‌های جمهوری اسلامی از

سابقه‌ی طولانی برخوردار است و در واقع هم‌زاد با زندان‌های جمهوری اسلامی است. حکومت اسلامی بنابر ماهیت خود از همان ابتدا با مجرمانه خواندن هر اندیشه و عقیده‌ی دیگری غیر از ایدئولوژی حاکم با عنوان افکار ارتدادی و یا منافقانه به تفتیش عقاید انسان‌ها پرداخت و آن‌ها را به همین اتهام به زندان انداخت و در زندان نیز در ادامه تفتیش عقاید، زندانبان را به جرم عقایدشان و نپذیرفتن اجباری ایدئولوژی حاکم با انواع ابزارها تهدید، شکنجه و تحدید کرد. زندانبان سیاسی به خاطر پایداری بر عقایدشان در طول زندان محدودیت‌ها و شکنجه‌های بسیاری را تحمل کردند و از این رو بود که زندانبان سیاسی به ویژه از سال ۶۴ به بعد، در برابر هر حرکتی که رنگی از تفتیش عقاید به خود داشت مقاومت کرده و در برابر آن ایستادگی می‌کردند.

مقاومت در برابر تفتیش عقاید و اجبار ایدئولوژیک در سال‌های اولیه با تن ندادن به شرکت در مراسم‌های مذهبی و مقاومت و نرفتن به مراسم‌هایی که در حسینیه اوین و غیره برگزار می‌شد و برای زندانبان اجباری بود آغاز شد. از جمله مراسم‌هایی که آن زمان در حسینیه اوین برگزار می‌شد نمایش فیلم‌های مخملباف و حضور وی در میان زندانبان و صحبت‌ها و "ارشادهای ش"!!! تحت عنوان جلسه پرسش و پاسخ بود. سال‌ها بعد که در اثر مقاومت زندانبان بساط حسینیه، پخش مصاحبه‌ی زندانبان از بلندگوی بند و مراسم‌هایی از قبیل دعای کمیل و غیره برچیده شده بود، هر از چند گاهی زندانبان شاهد ارسال فرم‌هایی از سوی زندانبان بودند. در هنگام پر کردن فرم‌ها، در برابر سوالاتی که مربوط به عقاید زندانبان می‌شد، زندانبان سیاسی به دلیل تفتیش عقاید از پاسخ دادن خودداری می‌کردند.

یکی از برجسته‌ترین اعتراضات به تفتیش عقاید در زندان‌های جمهوری اسلامی را می‌توان در حرکت زندانبان ملی کش دید. زندانبان سیاسی ملی کش از مرداد تا بهمن ۶۶، سه بار دست به اعتصاب غذای ۵ روزه و ۷ روزه زدند. بیش از ۱۵۰ زندانی سیاسی این بند در جریان این اعتصابات با ارسال یادداشتی مشترک به زیر هشت و اعلام این که اعتصاب غذا در اعتراض به عدم آزادی‌شان از زندان صورت گرفته، خواستار آزادی بی‌قید و شرط خود شده و هر گونه شرطی برای آزادی‌شان را تفتیش عقاید دانسته و آن را محکوم کردند.

گسترش مقاومت زندانبان، سراسری شدن مقاومت و حرکت‌های اعتراض زندانبان جهت کسب حقوق خود به عنوان زندانی سیاسی، منجر به رودررو شدن هر چه بیشتر زندانبان و زندانبان سیاسی گردید. زندانبان که در آرزوی تکرار سال ۶۰ در زندان بود و می‌خواست یکبار دیگر همان شرایط را بر زندان حاکم کند، آشکارا می‌دید که دیگر آن شرایط غیرقابل برگشت شده است. دیگر نمی‌توانست توابین را در بندها حاکم کند. زندانبان با زندانبانی رودررو بود که سال‌های زندان را طی کرده بودند. بسیاری‌شان در همین زندان رشد کرده و به

بلوغ سیاسی رسیده بودند. با گسترش حرکت‌های اعتراضی زندانبان سیاسی و به موازات آن سرکوب در زندان‌ها بار دیگر شدت گرفت. اما این سرکوب قادر به عقب راندن زندانبان نبود.

حکومت اسلامی که در سال آخر جنگ و به ویژه پس از حضور ناوهای آمریکایی به بهانه‌ی حفاظت از نفتکش‌ها که به سرنگونی یک هواپیمای مسافربری ایران نیز منجر شد، جنگ را در نقطه پایانی می‌دید؛ خود را برای سال‌های بعد از جنگ آماده می‌کرد و در این راه زندانبان سیاسی که بدون هیچ سلاحی، آخرین سنگر مبارزه را همچنان مستحکم نگه داشته و فریاد آزادی خواهی سر می‌دادند مزاحمی بزرگ به شمار می‌آمدند. ایده‌ی کشتار زندانبان سیاسی در واقع از همان زمان کلید خورد و جابجایی‌هایی که به ویژه در بهار سال ۶۷ در زندان انجام شد، گواهی بر این مدعاست.

پایان جنگ با آغاز کشتار زندانبان سیاسی همراه شد. در طول کمتر از دو ماه هزاران زندانی سیاسی که سال‌ها در زندان بوده و به حبس‌های چندین ساله محکوم شده بودند، زندانبانی که برخی‌شان حتی سال‌ها از پایان محکومیت‌شان گذشته بود، بدون داشتن حق دفاع از خود، بدون آن که حکمی را رویت کنند، بدون آن که دلیلی برای اعدامشان به آنها گفته شود، اعدام شدند و بسیاری از آن‌ها تنها وقتی فهمیدند که می‌خواهند اعدام شوند که جسد آرام گرفته یارانشان را بر بالای طناب دار دیدند.

اعدام زندانبان سیاسی در تابستان ۶۷ تنها جنایت رژیم در زندان‌ها نبود. تابستان ۶۷ نقطه‌ی پایان یک نسل کشی بود که از همان ابتدای سرنگونی شاه، حاکمان جدید آغاز کرده و از سال ۶۰ آن را به اوج رسانده بودند.

فصلی از تاریخ که اگر چه به ظاهر در سال ۶۷ به نقطه‌ی پایانی رسید، اما در واقع این فصل هرگز به پایان نخواهد رسید. این فصل و همه وقایع آن در اذهان ما زنده مانده و نسل در نسل در اذهان ما، در حافظه تاریخی مان و به نام سازندگان حماسه هایش به یادگار می‌ماند. همه‌ی آن لحظاتی که با آن زندگی کردیم، لحظاتی که رفیقان، عزیزان را برای اعدام می‌بردند و تو نمی‌توانستی کاری در دفاع از آن‌ها بکنی و تنها اشک هایت را بدرقه راهشان می‌کردی و گاه اشک هایت را هم پنهان می‌کردی چرا که اشک ریختن جرم بود و اشک هایت آلت جرم. روزهایی که تیرهای خلاص در پشت بند ۴ اوین مثل آواری بود که روح و روان‌ات را درهم می‌کوبید. آرزوی تو تمام می‌شد، اما تمام نمی‌شد. گاه ۲۰۰ تیر خلاص و گاه حتی بیشتر به ۳۰۰ تیر خلاص می‌رسید. زندگی در زندان‌های جمهوری اسلامی به ویژه دهه ۶۰ زندگی با مرگ بود. مرگ هر روز به دیدارت می‌آمد. چه روزها که در زیر شکنجه آرزوی مرگ می‌کردی، در کودکی آرزوهایت بازی‌های کودکانه‌ات بود. بزرگتر که شادی آرزوهایت زندگی خوب و زیبایی بود. روزهای شیرینی را تصور می‌کردی که همه زیبا بودند. اما در زیر شکنجه آرزوی مرگ می‌کردی و مرگ همچون شبی هر روز و هر شب بر بالای سرت پرواز می‌کرد ولی تو را در آغوش نمی‌گرفت و تو افسوس می‌خوردی.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

فرانسه
A. A. A
MBE 265
23, Rue Lecourbe
75015 Paris France

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fedaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fedaian-minority.org

تلفن روابط عمومی سازمان فدائیان (اقلیت):
۰۰۴۹-۱۷۶-۲۸۰۲۰۸۹۷

KAR

Organization Of Fedaiian (Minority)
No 460 august 2005

دهه ۶۰ و زندان های جمهوری اسلامی

بخش دوم و پایانی:

مبارزه برای تثبیت هویت زندانی سیاسی

از سال ۶۳، و به ویژه از سال ۶۴، در شرایطی مقاومت و مبارزه ی زندانیان سیاسی خصلت تهاجمی تری به خود گرفت که در زندان با دو ویژگی مهم روبرو هستیم:

۱ - ترکیب زندان تقریباً تثبیت شده است. از سال ۶۳ تا ۶۵ مرحله ای است که آخرین دستگیری های گروهی وارد زندان می شوند و آخرین ضربات به سازمان های سیاسی در داخل کشور وارد می شود. هم چنین در این سال ها به ویژه در سال ۶۴، برخی از زندانیان از زندان آزاد شدند. بعد از گذشت سال ها، زندانیان یکدیگر را بخوبی شناخته و به تجارب گران بهایی دست یافتند، آن ها تجربه بازجویی ها و فراز و نشیب های زندان را با خود به همراه دارند. تجربه انفرادی های گهر داشت، تجربه قزل حصار و سلطه تواب ها در بند و روش های شکنجه ی دوران دآود رحمانی رئیس زندان و همین طور کم شدن فشارها با رفتن و تعویض روسای زندان ها و لاجوردی. ناگفته نماند که در سال ۶۵ زندانیان، زندانیان سیاسی را از قزل حصار به اوین و گهر داشت منتقل کرده و به همین دلیل بسیاری از بندهای انفرادی گهر داشت را به بندهای عمومی تبدیل می کند.

۲ - در حالی مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی رشد کرد که دیگر اثری از انقلاب نبود و انقلاب تنها به خاطره ای تبدیل شده بود. رژیم اسلامی سازمان های سیاسی را سرکوب کرده و جنبش کارگران و زحمتکشان را به عقب رانده بود. تنها چیز مشهود در آن زمان، ویرانی های جنگ بود. در چنین شرایطی است که مبارزه در زندان ها به رغم همه ی آن شکست ها و سرکوب ها، در حال رشد و نضج گیری است.

خواسته های زندانیان سیاسی را در این سال ها می توان در 3 محور کلی تقسیم بندی کرد که متناسب با شرایط زمانی و مکانی، نوع حرکت

زندانیان برای رسیدن به این خواسته ها متفاوت بوده و از شدت و ضعف خاص خود برخوردار بود و البته این ویژگی زندان های جمهوری اسلامی در تمام این دهه است. در این زندان ها حتا یک نگهدار می توانست گاه ها بر شدت و ضعف فشار ها بیفزاید و یا از آن کم کند که این به نوبه ی خود بر حرکت زندانیان نیز موثر بود. ۳ محور کلی در خواسته های زندانیان سیاسی و حرکات اعتراضی آن ها در این سال ها عبارت بودند از:

۱ - جداسازی زندانیان سیاسی از سایر زندانیان به ویژه توابین،
۲ - اداره و تنظیم امور داخلی بند توسط زندانیان و منتخبین آن ها،
۳ - اعتراض به تفتیش عقاید و تن ندادن به آن.

خواست جداسازی زندانیان سیاسی از توابین که در پایان سال ۶۳ از بند ۱۷ زندان گهر داشت با بایکوت همه جانبه ی توابین و اعتراض به حضور آن ها در بند شکل گرفته بود، تا سال 66 تقریباً در تمامی بندها به نتیجه رسید. در واقع آخرین بند، بند ۶ آموزشگاه بود که در سال ۶۶ توابین را از بند ۶ بردند. بعد از این توابین تنها در دو بند ۲ و ۴ آموزشگاه به همراه زندانیان منفرد بسر می بردند. زندانیان این دو بند کسانی بودند که اغلب در کارگاه های اوین مشغول کار بودند.

تحریم غذای یک ماهه ی سالن 3 آموزشگاه اوین در پاییز ۶۵ را می توان به عنوان یک نمونه ی شاخص در این رابطه ذکر کرد. دو خواسته از سه خواسته ی اصلی زندانیان سیاسی سالن ۳ در جریان تحریم غذا، بردن توابین (۲ تواب) و زندانیان عادی از بند و انجام امور داخلی بند توسط منتخبین بند بود. در واقع شکل اعتراضی تحریم غذا از آن جا شکل گرفت که زندانیان سیاسی در مرحله ی اول و به صورت کاملاً خودجوشی حاضر به گرفتن غذا از توابین و در مرحله ی بعد از زندانیان عادی نشدند.

موضوع در اختیار گرفتن امور داخلی بند، از یک سو ارتباط تنگاتنگی با موضوع جداسازی زندانیان سیاسی داشت. چرا که با بردن توابین، به صورت خودبخودی و اتوماتیک کارها و مسئولیت ها برعهده ی زندانیان سیاسی بود. اما

در صفحه ۱۵

تلاش رژیم برای تغییر در گلزار خاوران

حکومت اسلامی درصدد است با عنوان "بازسازی و سازماندهی خاوران"، گلزار خاوران را تغییر شکل دهد. این درحالی است که زندانیان سیاسی در گلزار خاوران بدون هیچ نشانی و حتا به صورت دسته جمعی دفن شده اند. خانواده اعدام شدگان که اجساد عزیزان شان در آن جا به خاک سپرده شده، با انتشار اطلاعیه ای از توطئه شهرداری تهران پرده برداشته و بر ایستادگی و مقابله خود با این توطئه تاکید کردند. گلزار خاوران یکی از اسناد زنده جنایات رژیم اسلامی است.

سرتگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی